

نبرد خلق

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

۱۲ صفحه - ۵۰ ریال

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
پرو برنامه (هفت)

چهارم - سال پنجم
شماره ۶۲ - ماه ۵۱

نبرد خلق در آغاز سال پنجم و پس از ۵ شماره

با انتشار شماره ۵۱ نبرد خلق، این نشریه وارد آغاز پنجمین سال انتشار خود میشود. شماره اول دوره چهارم نبرد خلق، چهار سال قبلاً در روز ۱۰ شهریور ۶۲ منتشر شد. طی این چهار سال نبرد خلق بمثابة يك نشریه سیاسی - تبلیغی توانسته است مواضع سازمان را تشریح نموده و در جهت افشا هر چه بیشتر رژیم خمینی حرکت کند. در سال چهارم انتشار نبرد خلق، این نشریه رشد کیفی چشمگیری نمود. تعداد خوانندگان آن افزایش یافت و مقالات سهم آن مورد توجه نیروهای آگاه که با مطبوعات ایورسیون رژیم سروکار دارند قرار گرفت. در سال گذشته نبرد خلق بیشترین مطالب خود را به جنگ ارتجاعی ایران و عراق و افشا چهره جانیگار و جنگ افروز رژیم خمینی اختصاص داد. در زمینه جنگ و سیاسی منحوس آن، نبرد خلق اخبار و اطلاعات فراوانی در اختیار خوانندگان خود قرار داد و از این جهت توانست مسائل جنگ را بطور واقعی برای خوانندگان خود تشریح کند. نبرد خلق در این زمینه نیز همچون موارد دیگر، اساساً کلی گویی نکرد و با جنگ، مصائب و عواقب آن بطور ملموس و واقعی برخورد نمود و تا آنجا که توان داشت سیاستهای



جنگی رژیم را افشا نمود. بدون شك نبرد خلق از تعداد معدود نشریات فارسی زبان است که در رابطه با جنگ، صیگرانه سیاستهای رژیم را افشا کرده و نقشی برجسته در الزوله نمودن سیاستهای جنگ افروزانه رژیم خمینی که با انجام منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب رژیم گردید، داشته است.

تلگرام مسئول شورای ملی مقاومت به دبیر کل ملل متحد

در باره موج گسترده دستگیریها و اعدامهای دسته جمعی زندانیان سیاسی

وزریده است. در ایام اخیر مسئولان این رژیم نبر به کرات از ضرورت اعدام بدون محاکمه هموطنان مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی مللنا و رسماً سخن گفته اند. برطبق اطلاعات موثق، خمینی چند هفته پیش طی حکمی به خط خودش دستور اعدام زندانیان سیاسی مجاهد خلق را صادر کرده و متعاقباً موج گسترده دستگیریهای سیاسی در شهرهای مختلف ایران که در نسخه ۱۱

آقای پرزده و کوشلار دبیر کل محترم ملل متحد - ژنو
آقای دبیر کل
دیکتاتوری قرون وسطایی خمینی که سوابق ننگین آن در نقض حقوق بشر و شکنجه و تیرباران مستمر بر هیچکس پوشیده نیست، اخیراً با سوء استفاده از توجه افکار عمومی به مذاکرات صلح از آنجا که به گفته شخص خمینی صلح را برای تمامیت رژیم " زهر کشنده " تلقی میکند به دستگیریهای انبوه و اعدام گسترده زندانیان سیاسی مبادرت

وضع و موقعیت توده هادرگردستان

وی را بازداشت کنند. به قول خودشان يك نفر و از مردم گردستان کم کنند. نزدیکیهای عمر تمام خیابانها و چهارراهها را در کنترل خودشان میگیرند و هر يك به نحوی مردم را اذیت و آزار میدهند و برای آنان ایجاد دردسر میکنند. ماشینها را نگه میدارند، مردم را پیاده میکنند و مسافران را تک تک بازرسی میکنند. بر برخورد های ناشایست و اهانت آمیز کار روزمره مزدوران رژیم است. بعضی ها را بدون هیچ عذر و بهانه ای بازداشت میکنند و ساعتها با چشم بسته آنان را نگه میدارند. شبها اینک در هر منطقه و کوجه و خیابانی گشت گذاشته و يك حکومت نظامی بوجود آورده اند. مسلحان به خانه های مردم حمله میکنند و آنها را زیر ضرب و شتم قرار میدهند و خانه را لغت میکنند. در نسخه ۴

توضیح: مطلب فوق توسط یکی از هم میهنان کرد که به تازگی از ایران خارج شده و مدتی در زندانهای خمینی بوده، تهیه شده است که نبرد خلق آنرا چاپ میکند.
•••
نظری چند بر شرایط کنونی مردم ستم دیده گردستان در رابطه با شیوه برخورد رژیم و فشار زیاد از حد به مردم و اذیت و آزار آنها از سوی ارگانهای دولتی، ایجاد ضرب و شتم، رواج دادن اغیاب و فساد در گردستان، نحوه برخورد رژیم با مردم نارالنه و بسیجیهای ضد خلقی با تمام تسوان و قدرت خویش، مردم را زیر فشار و ضرب و شتم قرار میدهند و برای اذیت و آزار مردم ۲۴ ساعت در کمین اند تا یکی را به دام بیندازند و به هر بهانه ای

سرمقاله بحران تشدید می شود

پس از آنکه رژیم و لایت فقیه خمینی مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ گردید، این نظر که رژیم خواهد توانست در جهت تخلیه بر تضادهای درونی اش حرکت کند، در میان جریانهای رژیم و بویژه در میان اصحاب استحاله، کم کم جا باز میگیرد. بودند افرادی که حتی عملیات فروغ جاویدان را بشکل بسیار و فبیحانه، عملیاتی که بسود رژیم خمینی بوده و توانسته است تضادهای درونی رژیم را تخفیف دهد و ۰۰۰ ارزیابی می کردند.

رغم مصم که اکنون دیگر نمیتوانست از مواضع فلبی دفاع کند، در شکل خصومت با مبارزه مسلحانه انقلابی خودنمائی کرد و در واقع بیک وسیله سرخسته شده، پیوسته و از دور خارج شده متوسل شد و خواست بدین وسیله در دل " از ما بهتران " جا باز کند تا شاید خریدار کالای آنان باشد. اما واقعیت خلاف نظر اصحاب استحاله و رژیمست. های بی عمل سر کرده، نشادها آنقدر حاد بود که برای اولین بار ماهیسی که سران رژیم مثل " جن " که از " بسم الله " می ترسد، از آن می ترسیدند، وارد مطبوعات شد و معلوم شد که " ستون های انقلاب " خمینی سخت زیر ضرب هستند. روزنامه گپان در سرمقاله روز ۲۷ مه ۶۸ اداسال خود، مقاله ای به قلم مهدی نصیری تحت عنوان " تفاهم ملی - ضرورت حیاتی انقلاب " درج کرده است که توجه به بازه ای از قسمت های آن برای روشن شدن آنچه در درون رژیم می گذرد مفید است. روزنامه گپان می نویسد:

" با پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ماشین متحرک انقلاب یکی از گردنه های هولناک را پشت سر گذاشت. اما لاجرم شرایط جدیدی را رقم زد که ویژه گی های خطر آفرین و ضربه پذیر فراوانی را بهمراه آورد.
هالهای از ایهام گرداگرد بعضی مسائل موجود را فرا گرفته است. آنچه در این میان بمثابة يك فقیسه ضروری و انکار ناپذیر جلوه گر است، خطر پراکندگی و بروز سوء تفاهم در بین نیروهای همیار و همراه انقلاب و نظام است و این هدفی است که دستهای ناپیدا در تعقیب آن هستند. شایعه پردازی، وارونه کردن حقایق و واقعیت ها، خشکن پرستیز عناصر

در این شماره:

- بیاد صمد بهرنگی
• جیان بیسی ماهی سیاه کوچولو
- دکتر منوچهر هزارخانی
- مسائل نیکار اگونته (ترجمه) در صفحه ۲
- در صفحه ۸

هر چه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

یاد صمد بهرنگی آموزگار و معلم انقلابی گرامی باد

جهان بینی ماهی سیاه کوچولو

دکتر منوچهر هزراخلی

نسی خواهد. حال دو راه در پیش دارد یا بروید مطالعه کند در انواع اوضاع ممکن و موجود و بعد یکی را انتخاب کند یا اینکه از همین اول شروع به حرکت کند بنویس آنچه بطور مبهم احساس می‌کند و راسی قادر نیست بطور دقیق محسوس کند.

ماهی سیاه کوچولو راه دوم را انتخاب می‌کند و پنبه بنطق و فلسفه سلط بر محیط را می‌زند، سنتها و عادات را بهم می‌ریزد. علائق متعدد و بسیار محکم خود را با قوم پیر ماهی‌ها می‌برد و بسوی زندگی دیگری می‌رود که خودش هم از چند چوشت خبر ندارد ولی میدانند که در طی راه به تفریح برایش روشن خواهد شد. و همه این کارها را در محیطی می‌کند که وضع عینی اش چنین عیان بر خاست جوانهای را ایجاب می‌کند، نه ذهن غلیل و عقب مانده اش.

این تصویر را جلو چشم دکانداران فلسفه سیاست و هنر و مفاطمه کاران جامعه شناسی و شرکتهای سیاسی ایدئولوژیهای به ثبت رسیده می‌گیریم و می‌خواهیم تا این "تیب" فرمان داستان را قضاوت کنند. نظرها از چپ به راست اینطور اظهار میشود: - آواتورسیم! ماجراجویی خنده بورژوازی!

- رمانتیسم انقلابی کاذب!

- جنون انی ناشی از عقده حقارت و خود کمتر بینی!

آخلاق در نظم، تحریک به قیام علیه امنیت ماهیها، هندستی با عامل خارجی حلزون بیخ بیچی! بدقت نگاهمان را از چپ به راست می‌گردانیم و می‌بینیم سرمی با همه ضعیف و تروتمیز، سوب استاده اند به انتظار ظهور خردبال تا برایشان کسره پاستوریزه بیارود.

بغل دستار آدمکهای توری خورده، میکی موسی آشفته در انتظار کشف حقایق مطلق جاودانی، بغل دستار جمعی قزیمت هاج و واج، سخت در تلاش توضیح پدیدههای اجتماعی از روانشناسی فروپسندی و تئولوژی بدی بغل دستار عروسکهای کوکی با کمرها بی که توش لولا کار گذاشته اند برای سهولت در خم و راست شدن، سپر سکوت و لبخندی احفانه بر لب، با کوله پشتیهای انباشته از پس مانده "هنری" که در آخری کوفری "شواتوره" نتوانسته بودند قالب کنند. آنور ترش نگاه کردن هم ندارد.

"تیب" توبیتی که بهرنگی معرفی میکند، موضوع برای افکار اول و درجانه غیر قابل فهم است. اما بهرنگی بی توجه به این زمینه فکری هم عوضی و بی آنکه دست و پایش بلرزد، معیارها و ضابطه های جدا افتاده را بهم می‌ریزد. "تیب" توبیتی خلق می‌کند که حطت بر خسته اش شبهاست و بیاد است، شبهاست و جبارستی انقلابی و نه شبهاست دروغ بین خوابه رمانهای الکساندر دوماش یا شاهزادگان کله خر تمغهای سلب بسیم. این شبهاست نتیجه انرژی خلاق است که از راه آگاهی و اراده یکباره همچون نیروی اتم آزاد میشود و زندگی را ابعاد و چشم اندازی وسعتر و سطحی و لاتر می‌بخشد. حد تکامل و شکستگی انسانیت.

آیا این رمانتیسم کاذب است، ماجراجویی خنده بورژوازی است؟

اگر از خردهای زخمی و لنگ و وامانده ای که تنها جنبش و حرکتشان تکان دادن دم برای راندن مگی است بپرسیم، می‌گویند البته، اما در کجای دنیا و در کدام وقت خردای لنگ تاریخ را بوجود آورده اند؟

آنها همیشه در جستجوی سعدو نحس گواکب اند و هر نوع تحریک و جنبش را تخطئه می‌کنند. این پیر ماهیها بیگناهی می‌کنند ایجاد حرکت مشروط و منسوط به نظر لطف خدای توفانها و انقلابات جوی است و جنبشهای درونی هیچوقت بهیچ کجا نمی‌رسند. اینها مغفلان تاریخ اند، ادشایشان هرچه می‌خواهد باشد.

دنیال ماهی سیاه کوچولو راه میافتم و اورا در پیش رویش بسوی دریا دنبال می‌کنیم. می‌رسیم به یک برکه پر آب، هزاران کدو ماهی توی آب وول می خوردند "گفتگوی ماهی سیاه کوچولو و کفچه ماهیها انقدر روشن و روشن کننده است که کفچه ماهیها را در قالب ادسیزادیشان قورا معرفی میکند. ببینید چطور:

در صفحه ۲

می‌کند باعتبار اینکه چند پیرهن بیشتر باره کسره و چند ده بار بیشتر در همان آب در جا زده است حالا دیگر روانشناسی و فیلسوف کارگشته ای شده است.

"نیم وقتی بچه بودم خیلی از این لنگرها می‌کردم" این طرز تفکر نسل رو به افشاش است در مواجهه با نسل عاصی و نوی که رو می‌بندد. نزاع دائمی دو نسل نسلی که در نتیجه گذشت زمان به نوعی سکون فیلسوف مابانه قلابی رسیده و نسلی که در حال جوشش است و در مورد ماهی سیاه کوچولو این جوشش و عیمان آگاهانه و ارادی است. مسأله توجیه بی اثر و ابتدال زندگی را اینطور در قالب فلسفی می‌ریزد.

"آخر جابم، جو بیار که اول و آخر ندارد، همین است که هست! جو بیار همیشه روان است و بهیچ جای هم نمی‌رسد" ۰۰۰ ملاحظه می‌فرمائید! بازگشت به سلیمان و باطل اباطیل! و با اگر زبان صد روز را ترجیح می‌دهید، فلسفه بوجی! حد تکامل توجیهی فلسفی مقبول بودن!

اما با همه کارگشتگی و فلسفه بافی، در مقابل یک تلنگر منطق موهباشی سخ می‌شود: "آخر مدارجان مگر نه ایست که هر چیزی به آخر می‌رسد؟ شب ۰۰۰ روز ۰۰۰ هفته، ماه، سال، ۰۰۰ و می‌بیند که بچه نیم جیبش اش دارد دنبالگتک تحویلش می‌دهد. این است که از فلسفه به "نصحت مادرانه" می‌زند: "ایمن حرفهای گفته گنده را بگذار کنار، باشو بریم گردش" یعنی که خلق صلاح شده است و دیگر جوابی ندارد.

اگر بجای ماهی سیاه کوچولو با آن مشخصات ماهی "فهمیده" دیگری بود، همین قدری که طرف را در کجای محکوم کرده بود، راضی می‌شد و بسا نوعی اصالتی برور راه میافتاد تا زندگی "محکوم" روزمره اش را بار نگذارد. منتها با وجدان آرام و خیال راحت ولی ماهی سیاه کوچولو از این دسته تصفه کاره فهمیده و کوتاه بلرکت.

"نه مادر، من دیگر از این گردنها خسته شده ام. ۰۰۰ اینرا فهمیده ام که بیشتر ماهیها موقع پشوری شکایت دارند که زندگی شان راسی خودی تلف کرده اند! دایم ناله و نفرین می‌کنند. ۰۰۰ من می‌خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جاهی بروی و برگردی و دیگر هیچ. یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا میشود زندگی کرد؟ ۰۰۰ مادر این زبان را دیگر اصلا نمی‌فهمید! بچه جان بگیر سرت زده دنیا! دنیا! ۰۰۰ دنیا دیگر یعنی چه؟ ۰۰۰ وقتش و همسازها ای که گند مادر می‌آید و می‌خواهد بشنود تمسخر ماهی سیاه کوچولو را از پا درآورد:

"۰۰۰ تواز کی تا حالا عالم و فیلسوف شده ای و مارا خیر نکرده ای؟ ۰۰۰ اینجووری تودهنی می‌خورد:

"نمی‌خواهم به این گردنهای خسته کننده ادامه بدهم و الکی خوش باشم و بگذرهم چشم باز کنم منم مثل شماها پیر شده ام هنوز همان ماهی چشم و گوش بسته ام که بودم" (لاخبرچکس العیش از این منطقی تر نمیتواند باشد. "وا ۰۰۰ چه حرفها!" ماهی ها هم مثل همه آدمها، کار که به اینجاشا می‌کشد، برای "نیم" پرونده تشکیل می‌دهند و تپید می‌کنند: تحت تاثیر افکار این حلزون است. ۰۰۰ حش بود بگمش ۰۰۰ خیال کرده به تروخ هم می‌کنیم؟ ماهی سیاه کوچولو ناچار فرار می‌کند و در همان

حال فرار حرف آخرش را می‌زند: "مادر برای من کوبه نگر، بحال این پیر ماهیهای درمانده کوبه کن." فعلا همینجا توقف می‌کنیم قبل از شروع داستان واقعی - داستان پشروی ماهی بسوی هدفش درسا - از کارش یک چشم بندی مختصر می‌کنیم.

ماهی سیاه کوچولویی است که خارج از رسم ماهیها، فکر می‌کند و در نتیجه این تفکر بیکه آگاهی نسبی می‌رسد.

تا اینجا قصه خیلی معمولی نیست ولی خوب، احتمالات هست، از این بعد است که سورد استثنایی و خارق العاده پیش می‌آید: این آگاهی نسبی دربرابر وضع زندگی و یکنواختی و بطالت آن مبدا حرکت می‌شود.

ماهی سیاه کوچولو هنوز نمیداند چه چیز می‌خواهد ولی در عوض میداند که این وضع را

توضیح نبرد خلق: اسال باد رفیق صد بهرنگی را با چاپ مقاله بر ارزش دکتر منوچهر هزراخلی تحت عنوان "جهان بینی ماهی سیاه کوچولو" گرامی می‌داریم. با وجود اینکه این مقاله نزدیک به بیست سال قبل نوشته شده، اما وجوه مشترک بین انقلابیون کنونی و انقلابیون آن شرایط و بویزه وجوه مشترک بین دشمنان مقاومت مسلحانه انقلابی در شرایط کنونی و دشمنان حرکت انقلابی در آن شرایط، در شناخت راهی که جنبش انقلابی در مهبان ما طی می‌کند، بسیار کمک خواهد کرد. ما مطالعه دقیق این مقاله را به فعالین جنبش انقلابی توصیه می‌کنیم.



وقتی صمد بهرنگی، هنرمند خلق در گوشه دور افتاده ای از شمال مرد مرگش از طرف "هنر" اطو کشیده و "رسمی" که در جنوب مشغول رفتی شتری بود" با بی اعتنایی تمام زیر سبیلی رد شد. و چه بهتر!

این، نشانه است که دو جور هنر و دو جور هنرمند داریم و میان آنها هیچ وجه اشتراکی جز تشابه اسمی موجود نیست و به دو دنیای کاملاً مجزا و متضاد تعلق دارند:

یکی هنر "مردم بی هنر"، بهمان سادگی و روانی زندگی روزمره ابتدای شان، هنری که حق زندگی ندارد و قاچاقی نفس می‌کشد، هنری که تو سرش می‌زند، مسخره اش می‌کنند، وجودش را منکسر می‌شوند، فالشی و "فندهنری" و "فرمایشی" اش می‌خواند زیرا که از زندگی زمینی و واقعی خلایق بر می‌خیزد، هنر محکوم و تحت تعقیب دو هزار و پانصد ساله.

یکی هم هنر "سلط" هنر معطر اثرانسی صاحب امتیاز، هنر خواص، هنر تمام رسمی و شق و رقی، با تعلیمی و ششک سفید و نیم تمشه کشمیر، هنر "کثیلا لا کثیر" و انحصار دار تمام وسائل سمعی و بصری و شششوی مغزی، هنری مخصوص چینه ایله فستقوالهای تقلیدی سخت سربره و آرام و مطیع با سلب خدمت جاداندرجده بهرنگی با هنر رنگ و رو باخته و زهارورن رفته "رسمی" که هیچ چیز برای گفتن ندارد لا هدیان نامشوم بیماری بر لب گور، کاری نداشته. آواز سازندگان آن هنر دیگر بود، یعنی کشف ارزشهای از اعتبار افتاده و واقع ارزشهای نویسی که زندگی فردا طلب می‌کند، حیثت دارونه کج و سر به هوا و گمراه کننده، غمی و پر محتوای نکه فقط شکلی احفانه و توخالی.

شمع فروزان این هنر بود که خاموش شد نامش زنده و خاطرش جاودانه بساد



قصه ماهی سیاه کوچولو قضااست برای بچهها و ولی در لایح آن سرگذشت دیگر و درس دیگری است برای بزرگترها. قضااست نه برای سرگرمی بلکه برای آموختن. ماهی سیاه کوچولو، هر چند که مثل هزاران هزار ماهی دیگر "شما با مادرش زهر خرده می‌خوابید" و "حسرت به دلش مانده بود که یک دفعه هم که شده میباید با توی خابشان ببیند" بیک ماهی تادی و معمولی نیست، سه حطت عمده، از همان ابتدا از راه هم نوجاش متمایز می‌کند: تفکر، آگاهی و اراده. شخصیت و سرنوشت ماهی سیاه کوچولو، بنحوی حیبر و اجتناب تاثیر تا به آخر تابع این خصائل اند. بطوریکه سرگذشت ماهی سیاه کوچولو سرگذشت عیمان آگاهانه و شکل گرفته میشود. با تفکر ماهی، ماجرایش شروع میشود: "چند روزی بود که ماهی کوچولو تو فکر بود و خیلی گم حرف می‌زد. با تنبلی از بی میلی از این طرف به آن طرف می‌رفت و بر می‌گشت. ۰۰۰ مادر خیال می‌کرد بچاش کسالتی دارد اما نکو که درد ماهی از جیبر دیگری است."

از چی؟ ماهی سیاه کوچولو یکروز صبح مادرش را پیدا می‌کند خبیرش کند که می‌خواهد برود "آخر جو بیار را بندا کرد"

در مقابل این عیمان و اراده برای تغییر مسیر زندگی یکنواخت برویایی هر روز، مادرش مثل همه ندهای محافظه کار و مصلحت اندیش، برای انحراف ماهی سیاه کوچولو از اجرای نقشه اش به هر دری می‌زند ولی دست آخر خلق صلاح میشود، اول خصائل

جهان بینی ماهی سیاه کو چولو

" ماهی سیاه کوچولو را که دیدند مسخره اش کردند و گفتند: ریختن را باش تو دیگر چه موجودی هستی؟ "

ماهی خوب و راندازان کرد و گفت: خواهش میکنم تو همین نکنند. اسم من ماهی سیاه کوچولو است شما استخوان را بگویند تا با هم آشنا شویم. یکی از کجده ماهیها گفت: ما همینکه را کجده ماهی عدا می کنیم.

دیگری گفت: حاجب اعانت و نجابت. دیگری گفت: از ما خوشگل تر تو دنیا پیدا نمیشود. دیگری گفت: مثل تویی ریخت و بد شکل نیستیم ماهی گفت: من هیچ خیال نمی کردم شما اینقدر خود پسند باشید. ما، من شما را می بخشم چون ایسمن حرفها را از روی نادانی میزنید.

کجده ماهیها یکمدا گفتند: یعنی ما نادانیم؟ ماهی گفت: اگر نادان نبودید می دانستید بدنیا خیلی های دیگر هم هستند که ریختن برای خودشان خیلی هم خوش آیند است. شما حتی استخوان هم سال خودتان نیست.

کجده ماهیها را که شناختید؟ خرد بزرگوهای روشنفکر ما (همانها که در یک برکه خانه "رول می خوردند" ادعای اصالت و نجابت دارند، معتقدند که خوشگل تر از آنها در دنیا پیدا نمیشود، همانهایی که با همه ادعای اصالت، حسی استخوان هم مال خودشان نیست، ولی خیال میکنند محور عالم وجودند، و برکه شان را در دنیا می پندارند " تو اصلا بخود به درو دیوار میزنی. ما هر روز از صبح تا شام دنیا را می گردیم اما غیر از خودمان پندار و ما در میان هیچکس را نمی بینیم مگر گرمای ریزه که آنها هم بحساب نمی آیند.

برای اینکه کوچکترین تردید از شناختن کجده ماهیها نداشت باید، مادرشان را هم بشما معرفی میکنند: لورباغه (سر سلسله ذواتین! مظهر خصلت دوگانه خرده بورژوازی با دشت پس ریزنده و با با پستی کشنده، آنکه میتواند هم در آب باشد و هم در خشکی و به اعتبار این دوگانگی ماهیت، خیال می کند هم در دشت حیوانات زمینی است و هم رهبر جانوران آبی، مجسمه ادعا و تحقیر کشنده دیگران، همان که خیال میکند علم اول و آخر است و به ماهی سیاه کوچولو می تورد که: " حالا چه وقت فیصل فروشی است موجود بی اصل و نسب! ... من دیگر آنقدر عمر کرده ام که بشم دنیا همین برکه است... " و شاید برای اولین بار در عمرش حقیقت را می شنود، مدتها از این عمرها بکتری، باز هم یک لورباغه نادان و در مانده بیشتر نیستی!

مملکت ماهی سیاه کوچولو، با همه جسارت و جوش و خروش، یک موجود از کوره دورتره نیست. او درست طرفش را نمی شناسد، میدانند که ماهی تنی دو گانه دارد. ضعیفیش را به شدت می گوید اما در عین حال نقاط قوت بالقوه شان را از یاد نمی برد. از این رو آنها را می بخشد چون این حرفها را از روی نادانی میزنند.

اما این روش غیر خصمانه دیگر در مقابل خرچنگ رعایت نمیشود زیرا که ماهیت خرچنگ بر ماهی سیاه کوچولو کاملا روشن است و از همین روست که خرچنگ با همه عوام فریبی و جوب زبانی، موفق نمیشود خصوصیت و دشمنی ماهی سیاه کوچولو را حتی یک لحظه فریب دهد. ماهی در این دشمنی استوار است و از خرچنگ نفرت دارد.

در این دوران جاهلیت که دور دور فزعیلات روانشناسی مابینه امریکایی الاصل و احمقانه حضرت نیل کارنگی و هینالنگی هایش است، و آئین کامیاسی و دوست یابی و این ردهای دستور العمل های وقیحانه مشتري دارد، با دمان هست که مشتري قزمت که سخت نگران " سلامت فکری " کودکان اند، سه سپهرنگ ناخفته بودند که کین و نفرت به کودکان می آموزد.

انگار که کینه و نفرت احساسی انسانی نیست! انکار که مفهوم صبر و کین، دوستی و دشمنی، عشق و نفرت فقط در سخیله انسانهاست و هیچگونه صدقات و تحسم خارجی ندارد! [از این بی معنی هاشی که سرشان را زبر براف می کنند و شعارهای شیرین و خورشی تر می می دهند که بنی آدم اعضای یکدیگرند، بیگانه بیگانه آدم با کدام یکی آدم اعضا، یکدیگرند؟ کودک گرسنه در حال مرگ، بیافرانی با سوسوی چوبه اش، یکدیگرند؟ یا با برهنه بیچارگان کتکوشی با آقای پل هانی اسپالک؟ یا ویتنامی با ناپالم سوخته شده و سیاه شده امریکایی با عالیجناب لیندن بی. جانسون؟ و اگر این بنی آدمها

این چنین یکدیگر را تا سرحد مرگ نفی می کنند - مسئولیت آن مقیده کیست؟ مقیده غارت کنندگان و با غارت شدگان؟

و شما انتظار دارید که در این جنگ که لازمه بقای یکطرف تلاشش جنب طرف دیگر است، سپهرنگها که خود باید سر دعوا هستند بمانند جوی گری و ترک دنیا با یکجه بدهند؟ با مسیح وار تبلیغ کنند که طرف دیگر صورتشان را دم جک بدهند؟ و بسا ادای کلیسای عوام فریب کاتولیک را فرمایند و ترخسم، این پست ترین و غیر انسانی ترین نوع تحقیر بشر را اشته دهند؟ انصافا که خیلی زرنگ و مردردند!

نفرتی که سپهرنگه کودکان یاد می دهد! آکسر او یاد ندهد روزگار باد خواهد داد! یک نفرت انسانی است، نفرت از بدی و خیانت، نفرت از بدان و خیانت، چه می فرماید بظن می رسد که این موجودات آسمانی بیش از آنکه از نفی " نفرت " ناراحت باشند از موارد اعمال این احساس نگراند! اگر غیر از این است آنها هم بگویند تا غصب حق دیگران از دنیا برداشته شود، انکاه ملاحظه خواهد فرمود که دیگر نه نفرت محلی از اغراب خواهد داشت و نه ترخم.

کین و نفرت درست و موجبی که ماهی سیاه کوچولو را در مقابل با خرچنگ هوشیار و منظم نگاه می دارد، کین طیفاتی است، بزای دارند شعله های سرکش خشم و عصبان، همان که امکان می دهد تا از پس ظاهر آراسته و سخنان " خدابندانه " خرچنگ ماهیت خصمانه او را به بیینی و مواظب باشی تا لقمه چیش نشوی.

منطقین صبر و محبت قلابی و مصنوعی دوجسار سال است سپهده تلاش می کنند تا مسئله را ماسکت مانی کنند ولی حتی یکبار هم فکر حل منطقی آن نینقانه اند.

به دنیا ماهی سیاه کوچولو جلو می ریزیم و با مارمولک مظهر عقل و دانایی و هوش آشنا می شویم. میدانند که چرا مارمولک را همیشه سمبل دوز و کله و زرتیکی بازاری قلمداد میکنند؟ چون نمی گذارد کلاه سرش بگذارد و خرس کشند، چون حواسش همیشه جمع است و حساب همه کس و همه چیز را دارد و دم به تنه نمی دهد. طبیعی است که قتل و هوش و فهم و درک همیشه مزاج مارمولک و شادان است اگر فرا با همه شما هم مثل مارمولک بختی که تمام این سیستم عظیم جهانی همه این موسسات رنگارنگ بین انسانی، تمام این کامیاسیهای مظاهر خیره و همه این تکنیکاتی که که کم کلمه و سنگاری برای کشور - های فقیر ساخته اند، دور و کله ای، سرپوشی است بزوی سپهرنگش مثل مستعمره، انتظار دارید که یک مثال طلای نیم و شعور هم بپایان بدهند!

زیر قلم سپهرنگه به مارمولک اجازه حیثیت نمیشود همانی میشود و که خطرات راه را می شناسد و ماهی سیاه کوچولو را از دامهایی که سفاکتش بر سر راهش گسترده است بر خور می دارد، و تمام قوت و فن چینی کیسه ذخیره سفاکتش را برملا می کند و برای احتیاط فحصری به او می دهد تا در صورت گرفتاری بتواند دشمن را از پا در آورد. مارمولک به ماهی سیاه کوچولو نوبت می دهد که بزودی به دسته ماهیان آزاد شده خواهد رسید.

گفتگو با مارمولک، آگاهی ماهی سیاه کوچولو را افزایش می دهد. برایش ستوالات جدیدی مطرح میشود: " راستی اره ماهی دلش می آید هم جنسشان خودش را بکشد و بخورد؟ پرند ماهیخوار دیگر چه دشمنی با ما دارد؟ "

اگر قرار بود ماهی سیاه کوچولو تا آخر عمرش در همان جویبار بماند و زیر همان خردها بخوابد، آسا هرگز چنین ستوالاتی آسپه به نحوی حیاتی برایش پیش می آمد؟ این سوال که چرا گروهی از " بنی ماهی " ها بطور حرفه ای مامور شکار بنی ماهیهای دیگراند؟ چرا ماهیهای که برای آزادی می روند باید منتظر بلای آسمانی مرغ ماهیخوار باشند؟

آموختن در حین حرکت - بکار بردن آموختهها برای حل وقت! این است آنچه سپهرنگ می خواهد بگوید و این است یکی دیگر از خطوط مشخصه اصلی ماهی سیاه کوچولو.

حالا ماهی سیاه کوچولو راه می افتند و در هر قدم چیز تازه ای می بیند و تجربه تازه ای میاندوزد: آهوی تیر خورده، لاک پشتهایی که زیر آفتاب جرت میزنند، کبکهایی که در دره قهقهه میزنند، تا برای اولین بار دوباره یک دسته ماهی می بیند.

با این ماهی ریزهها آشنایی نزدیک داریم. همه شان می آیند همراه ماهی سیاه کوچولو راه می افتند و به آخر رودخانه می روند، ولی در ضمن همشان از سفاکتش می ترسند! کیسه سفاکتی که سر اطفال کشنده برایشان مانع قیر قابل عبور است: " اگر مرغ سقا نبود، ما تو می آمدم، ما از کیسه

مرغ سقا می ترسیم. " این بیان یک واقعیت اجتماعی است، احساس حلاقت بر زمینای القای ترس، فلج شدن ماهی ها در سخیله غول بی نام و دم و شکست ناپذیری که خودشان در سخیله خودشان از کینه سفاکت در دست کرده اند، روش ماهی سیاه کوچولو در برخورد با این ماهی ریزهها غیر قابل فهم است به همین دلیل بزودی همه جا می بیند که یک ماهی از راه دور آموخته می شود و می خواهد به آخر رودخانه برود از مرغ سقا هم ترس ندارد! ولی تنها همین گذار ماهی کوچولک و ناشناسی در این روانشناسی ترس که بر محیط مسئولی است شکاف ایجاد می کند و خواهیم دید که تعدادی از ماهی ریزهها را بدنبال او می کشد.

تمام صحنه شب و گفتگوی ماهی سیاه کوچولو با ماو برای ایست که بنگار دیگر این مطلب گفته شود " آدمها هرکاری بظنشان خواهد... " می کنند او رسک باز دیگر عامل اراده در پیروزی بر " محال " و " غیر ممکن " برجسته شود.

صبح که ماهی سیاه کوچولو از خواب بر می خیزد، می بیند چند تا ماهی ریزه دنبالش آمده اند. آهانها می ترسند، حتی بیشتر از پیش می ترسند: " فکر مرغ سقا را حتما نمی گذارد " مرغ سقا، خطری که سابقا خبرش را داشتند، حالا دارد کم کم محسوس میشود و در همین اول قدم است که آثار ترلززل و ناپایداری ماهی ریزههای فراری را فلج می کند. ماهی سیاه کوچولو شعار می دهد:

شماها زیاد فکر می کنید، شماش که نباید فکر کرد، راه که بیفکرمی برسان بنگلی می ریزد.

این بیان ساده تکرار تنها راه و رسم صحیح جنین و پیش روی و روانشناسی این جنین است، ترس ناشی از بی حرکتی است، حرکت کسب ترسمان می ریزد. طالب توجه اینجا است که وقتی همگی در کیسه مرغ سقا گیر می افتند، اول ماهی سیاه کوچولو خطر را می بیند. ماهی ریزه ها از همان قدم اول فرار در کسبه مرغ سقا گیر افتاده بودند، کابوس " کسبه مرغ سقا " چنان تسخیرشان کرده بود که گمرافتان در خود کیسه تنها یک تخمیر جزئی در وضع می توانست بحساب آید، نه بیشتر.

همیشه در مقابله با روبرواری خطر است که طبیعت و جوهر واقعی هرکسی محک می خورد و معیار خلوص معلوم میشود. صحنه گفتگوی و متاخره ماهی سیاه کوچولو با ماهی ریزهها درون کسبه مرغ سقا تکیه دهنده است، از خلال حرفها، ادعاها، ترسها استبداد - بها و اظهار عجزها، طبیعت است یکایک ماهیان از جلو چشم خواننده می گذرد و حد ظرفیت و نفرت استقامت و نیروی اراده شان خود را نشان می دهد. آنها که خیال کرده بودند راه دریا، راه خانه است در بر خورده به اولین خطر واقعی پس می زنند، اظهار عجز می کنند، به تفرع و زاری می افتند و به قیمت سو دادن و قربانی کردن سوخت ترین صراحتان ماهی سیاه کوچولو - از دشمن برخوردار طلب بخشایش می کنند، اسطوری:

" حضرت آقا مرغ سقا، ما تعریف شما از خیلی وقت پیش شنیده ام، اگر لطف کنید مقدار مبارک را باز کنید که ما بیرون برویم، همیشه دعاگوی وجود مبارک خواهیم بود! ... "

" حضرت آقا مرغ سقا، ما کاری نکردیم ما بی گناهییم، این ماهی سیاه کوچولو ما را از راه در برده... "

چه کلمات و جملات آشنا و هزار بار شنیده ای! ولی ماهی سیاه کوچولو با همان قاطعیت، بسا همان اعتقاد به پیروزی نهائی، ضعف و خنگی ماهی ریزهها را به رخشان می کشد و در شان می دهد: ترسوها خیال کرده ای این مرغ خیلنگر، سعدن بخشایش است که اینطور التماس می کنید؟

در برابر این عظمت روح و سرخشی کوه مانند، حالا کراهت ضعف نفس و ترلززل اراده و پستی روح را ببینید:

" توهین نمی فرمیی چه داری میگوئی. حالا می بینی که حضرت آقای مرغ سقا چطور ما را می بخشد تو را قوت می دهند! " و وقتی مرغ سقا به رسم معمول سنوایی و شیوه باستانی سر قان سقا می گوید: این ماهی فقور واقعیت کینه تا از ادبیتان را بدست آورد، دیگر عقل نمیشناسد هم از کار می افتد و توحش غریبان در پست ترین اشکال نظاره میکند:

ترسوها وضعفا، همیشه طالب آزادی اند بشرطی که در سینی نقره تقدیرستان کنند. اگر قرار باشد دیگری را هم فریانی بکنند حرفی ندارند ولی در مقابل خنجر ماهی سیاه کوچولو چه گفتند؟ ماهی سیاه کوچولو به تپید خنجر، آخرین درس و آخرین تجربه را به آنها می آموزد و به همه ماهی ریزه های نوعی و به مدافعان پر حورارت رحم و گذشت بخشش نشان می دهد که کینه توری مرغ سقا که جز طبیعت

نابود باد امپریالیسم جهانی بسزکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه دالخلیش

وضع و موقعیت توده هادگردستان

از صفحه ۱

می‌کنند و بهانه آنها این است که در خانه شما بشمرکه بوده و با هست ، هنگامیکه صاحب خانه اعتراض می‌کند پیش زن و چهاش او را نکند میزنند و فحش و ناسزا به وی می‌دهند و اگر شانس بیسازد وی را با خودشان نمی‌برند ، با به خانه کسانیکه پسرانشان و یا دخترانشان بشمرکه‌اند می‌روند و می‌گویند باید بروید پسران یا دختران را با خود ببرید و برای اینکه به اصطلاح خودشان موفقی و پیروز برگشته باشند یکی از افراد خانواده را به عنوان گروگان با خود به جلا خانه می‌برند و شخصی را زندانی می‌کنند و می‌گویند تا پسر یا دخترتان را نیاورید و یا برنگردد آزاد نخواهی شد . لازم نیست توضیح است پاسداران خلقان و ارگانهای سرباز ستر خود وارد خانه میشوند و از در و دیوار بالا می‌آیند و بعضی اوقات تیراندازی هوش می‌کنند و گاهی سه شیشه و پنجره‌ها و در دیوار شیشه می‌کنند تا افراد منزل مورد نظر و اطراف را مرعوب کنند . از سوی دیگر وقتی می‌بینند که تلاشهایشان برای ساز گردانیدن بشمرکهان قهرمان می‌شود است بمخانواده‌ها فشار بیشتری می‌ورند و آنان را مجبور می‌کنند هر روز به سیاه پاسداران مراجعه کنند و اسفا بدهند که پیش فرزندان خود نخواهند رفت و هیچگونه کمکی به آنان نمی‌کنند . تمام شهر و جاده‌ها و روستاها کاملاً در محاصره آنها قرار دارد و در هر جاده وسی راه نزدیک به ۳۰ پست بازرسی وجود دارد ، در پیشتر بازرسیها مردم را پیاده می‌کنند و بازرسی و بدنی و سوال و جواب را انجام می‌دهند خلاصه معالفت راه یک ساعته را باید ۳ ساعته رفت ، در جاده‌های ارومیه - سیاه ، تبریز - سنندج ، سقز و غیره پست بازرسی محلی زیاد است که به شمارش نمی‌آید .

در داخل شهرها هر صد قدمه‌ای پاسدار برای کارت شنا - ای - سربازگیری و امنیت و ازار مردم استفاده اند . " تارالله " خد خلقی هر روز که مدارس دخترانه و پسرانه تعطیل میشود در کمین دختران و پسران مردم هستند و هر یک را به بهانه‌های بازداشت می‌کنند . بهانه‌هایی که از آنان می‌گیرند از این قبیل است ، "چرا حجاب را رعایت نمی‌کنی " ، "چرا لباس مدارس را رعایت نکرده‌ای " ، "حتما منظوری داری که اینقدر به این طرف و آن طرف نگاه می‌کنی " و با کسانیکه در خیابان می‌خندند ، به بهانه اینکه پاسداران را مسخره کرده‌اند دستگیر می‌شوند . هر روز حتما طعمهای را گیر می‌آورند . همیشه پاسداران و نادانی جلوی در سیاه استفاده‌اند تا بینند با لآخره چه بلایی سر فرزندانشان می‌آید و سرنوشت فرزندانشان چه خواهد شد . تارالله ، کمینه و دیگر پیرووران آنها را متفرق می‌کنند و اگر نتوانستند آنان را متفرق کنند به تیراندازی هوشی متوسل میشوند و مردم را تهدید به بازداشت و کشتن می‌کنند .

در کردستان باید هر کس کف کوچکی همسراه داشته باشد تا بتواند کارهای شناسایی ، پاسان خدمت ، معالفت ، دفترچه آماده به خدمت ، کوپین اوراق ، شناسنامه ، گواهینامه رانندگی و غیره را در آن جا داده و در هر بازرسی و تفتیش و بازرجوی نشان دهد .

کوپین اوراق ، برای گرفتن کوپین از بانکها از ساعت ۲ نصف شب باید خود را برای صف آماده کرد و برای گرفتن کوپین باید گوشه و کنار خیابان خوابید تا بتوان هر چه زودتر در اول صف قرار گرفت . خیلی ها هستند که صبح موقع نیشوندن کوپین خانواده خود را بگیرند باید دوباره یک شب دیگر در صف منتظر بمانند یعنی ها بعلت نداشتن کسب و کار جای خود رایه دیگران می‌فروشند و خود را به صف می‌رسانند و فردا صبح جای خود را می‌فروختند و این برای آنان کسب و کار شده . در مواردی دولت اعلام میکند که کوپین اوراق عمومی امتیاز خود را از دست داده و مردم مجبور میشوند برای دریافت دوباره آن مقداری پول علاوه بر پولی که در ابتدا برای تهیه کوپینهای قبلی داده‌اند پرداخت کنند .

کسب آزاد ، در حال حاضر بسعلت نداشتن پروانه کسب صدها دکان را در کردستان بسته‌اند و باید خود دکاندار مبلغ ۳۰ الی ۴۰ هزار تومان به اداره دارایی و شهرداری پرداخت کند انوقت حق دارد دکانش رایز کند و اجازه کسب دارد تازه کسبها بختنامه‌ای صادر گردیده که اگر کسی بخواهد پروانه کسب آزاد برای شغلی بگیرد باید از طرف کسب فرسی پر کند ، مدل های فرم از این فرار است : " آیا زندانی بوده‌ای " - " آیا گروهی نیلا ارتباط داشته‌ای " - " هیچ وقت دستگیر شده‌ای " معتقد به ولایت فقیه هستی " - " به نماز جمعه

میروی " - آیا بر امرت با خواهرت با فامیلیات ضد انقلاب هستند یا چکاره هستند " و غیره . خلاصه از این قبیل سوالات ، این فرم را به استاندار می‌فرستند اگر مورد قبول واقع شد باید این مبلغ را برای پروانه کسب پرداخت کند و اگر قبول نشد دیگر حق ندارد پروانه بگیرد و کاسبی کند . این مسئله در نقاط دیگر به این شدت وجود ندارد .

رشوہ خواری ، در رژیم خمینی رشوہ خواری نسبت به قبیل از قیام به سطح بسیار بالایی رسیده بطور مثال مسئول تارالله سیاهاد را در نظر گرفت . مسئول آنها فرقی است به نام صافقی . این فرد چند واسطه در داخل شهر دارد تا کسانیکه فرزندانسان توسط تارالله دستگیر و با وسایل و اجناسی از آنها گرفته شده ، مبلغی پول که توسط واسطه‌ها تعیین می‌گردد پرداخت شود تا فرزندانسان را آزاد کنند یا حستان رایس بگیرند . فساد و رشوہ در ادارات و نهادهای دولتی در تمام سطوح دیده میشود از جمله در ادارات ، بسیج انتعادی - شهرداری - بانکها - فرمانداری عداگاههای به اصطلاح انقلاب و عمومی - آمار - بنیاد تسبوت بنیاد مستضعفین و ...

برای مثال در شهر بوکان مدتی قبل اداره دارایی و بسیج اقتصادی را به اصطلاح منحل اعلام کردند که میلیونها تومان را از مردم ستمیده چاپیده‌اند ، بعد از مدتی همان افراد را بر سر کارهای خود فرستادند و هیچ برخوردی با آنها نکردند چون همه اقتضای بودند از زمینگان آخوندها . اگر آنها را اخراج می‌کردند برای مردم مباحث آنها روشن میشد و افرادی که با آنها همدست بودند مشخص می‌شدند .

در شهرداری سیاهاد یک سری رشوہ خواری و فساد اداری کشف شد که اصلا کوچکترین برخوردی به آنها نشد چون خود شهردار در راس آنها قرار داشت . شهردار سیاهاد مورد اعتماد دولت و استانداری است و استاندار سیاهاد همی که دولت برای استاندار تعیین می‌کند با شهردار سیاهاد همدست میشود و پول را می‌چاپند . ارگانهای دولتی با لایه به این سکه پی می‌برند و این چون خود آنها هم از طرفهای مختلف پول از این مردم ستمیده را می‌گیرند ، چیزی نمی‌گویند . و پرو کشور نیز در راس آنها قرار دارد . مثلا اگر پولی را که شهرداری سیاهاد اختصاص می‌دهند تا مقداری به خیر سربازان دهد ، ۲۰ الی ۳۰ درصد آن اختصاص به مناطق تروپیکال و محل اسکان خانواده‌های سیاه و ساواک خمینی می‌آید و بقیه پول را به جیب خودشان می‌برند و بعد از آن پول و تلویزیون اسباب اعلام میکنند که فلان شهر ... فعالیتها را داشته و فلان شهر دار رسیدگی لازم را کرده و غیره .

اعتیاد و بیکاری ، رژیم خمینی در رواج مواد مخدر در کردستان تا حدودی موفق بوده و خیلی از جوانان را بدام اینس بلای خانمانسوز انداخته است . رژیم می‌خواهد در کردستان جوانان فرکاری می‌خواهند انجام دهند اما بطرف نیروهای سیاسی جذب شوند . با توجه به اینکه سربازها ، تارالله ، کمینه و آگاهی همگی میدانند چه کسانی در جامعه خرید و فروش مواد مخدر را انجام می‌دهند ولی نه تنها رسیدگی نمیکنند بلکه خودشان کار سازماندهی فروخته‌گان را به صحنه دارند تا بدینوسیله جوانان را از سیاست دورکنند .

در حال حاضر در شهرهای سیاهاد - بوکان - سقز - شاین در سنندج بویژه خیلی ها به دام این سقز خانمانسوز گرفتارند و روز بروز بر تعداد این افراد افزوده میشود .

دراثر بیکاری تعدادی از جوانان به کارهایی چون دزدی - خرید و فروش مواد مخدر - ولگردی و قمار روی آورده‌اند . شما این رژیم خائن تفریح گاهها را به محلی برای شکار جوانان تبدیل نموده و جوانان کردستان در این به اصطلاح تفریح گاهها شکار شده و به جبهه‌های جنگ و یا زندانها روانه میشوند . کسانیکه نمی‌خواهند بیکار باشند مجبور بکارهایی چون دست فروشی و میوه فروشی می‌شوند . در مقابل اینس تهدیدستان رژیم سادهایی بنام ستاد صد ممبر بوجود آورده و برای دستفروشان و میوه فروشیهای سرخیابان مزاحمت ایجاد می‌کند تا بدینوسیله آنان را بیکار نموده و با لاجبار روانه جنگ و قمار نما نه . موقعیت فرهنگیان

موقعیت فرهنگیان در رژیم خمینی صد چندان از گذشته بدتر شده ، بسیاری از دبیران و معلمان پاکسازی شده و مجبور به کسب آزادگشته . اند حقوق کسانی که هنوز میری و با معلم هستند به حقیق پایبند است که اگر در کنار آن شغل آزاد دیگری نداشته باشند نمیتوانند زندگی زن و بچه‌هاشان را تامین کنند . تمام ادارات دولتی و فرهنگسی در کردستان در انحمار افرادیست که در سیاه با اطلاعات

بحران تشدید می‌شود

از صفحه ۱

کلیدی و سازش ناپذیر با بوجیب گرایش به غرب و پانفاری بر این تحلیل که پدیرش قطعنامه ۵۹۸ نتیجه روحیه سازشکارانه مسئولان سیاسی کشور بوده ، از ابزارها و ترفندهای مورد استفاده آن دست های ناپیداست ۰۰۰ همه سخن در این است که رژیم های متعددی که در گوشه و کنار و به گونه‌های سیستماتیک و حساب شده ، علیه بهترین چهره‌های انقلاب به گوش می‌رسد ، هدفی مشخص و از پیش طراحی شده را دنبال می‌کنند اسفا که گاه نیروهای خودی گنه احسان و شور انقلابی آنها قابل ستایش است ، ناخوه آگاه و بدون توجه به ماهیت ابعاد و پی آمدهای این حرکت ، دست به شامت چهره‌های ارزنده انقلاب می‌زنند ۰۰۰ تنها کسانی که عطش قدرت و سودای قبضه حاکمیت دارند و بر آن سرند که در طلبات تفرقه ، تشنج و بی اعتمادی کلاذ از سر نیروهای طرفدار نظام بردارند و بر سر خود بگذارند ، میتوانند برای حرکتهای تفرقه آمیز و نیرو شکن خود توجیه داشته باشند ۰۰۰ ضرورت تفاهم و انسجام و همدلی در

موقعیت فوق العاده و حساس کنونی ، بی نیساز از استدلال است ، ۰۰۰ براسی آیا این هدف مشترک براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران نیست ؟ اگر چنین است ، ما به چه میزان تشادها و تشبهای خود را برای مقابله با این توطئه عظیم جهانی حاصل کرده‌ایم ؟ (تائکید از مات)

نقل بخش قابل توجهی از این سرقاله که با شناختی که از بوینسده قلم به سرد آن وجود دارد مسلم می‌کند که نظرات بخشی از دفتر خمینی را منعکس می‌کند ، از این جهت مفید بود که هم عسق و وسعت تفادهای دروسی رژیم روشن شود و هم دلایل فرسفته

با بسیج فعالیت می‌کنند . کارمندان ، معلمان ، دبیران و غیره به شیوه‌های مختلف زیر فشارند . در روز سیزده آبانماه پارسال و روز قدس و روز تقاضات سناد پشتمانی جنگ و مناسبت های دیگر در تمام شهرهای کردستان کارمندان و معلمان ، دبیران و غیره را با زور سه خیابان آورده بودند . رژیم برای هر دسته یک جاسوسی تعیین کرده بود تا اگر کسی شعار را تکرار نکند او را تحویل تارالله و با کمینه دهد . شیوه برخورد رژیم با فرهنگ برده کردستان ، هر ملت برای خود فرهنگ و ادبی دارد . رژیم خمینی به انجا مختلف جلوی رشد فرهنگ مردم کردستان را گرفته است . اجازه نمی‌دهد دانش آموزان در مدارس به زبان خود بیاموزند یا به میل خود مراسم عروسی برپا کنند . هر کسی که ازدواج کند باید قبلا تارالله یا کمینه را خبر کرده باشد مبلغ ۱۰۰۰ تومان به حساب خمینی دژخیم وارز نماید . در هر مراسم عروسی هر لحظه باید در انتظار بوش و خشیانه تارالله و کمینه به مراسم عروسی بود و این مزدوران وقتی خود را به مراسم عروسی رسانند مراسم را به عزاداری تبدیل می‌کنند و عده‌ای را سه بهانه‌های مختلف دستگیر می‌کنند . کسانیکه توسط تارالله و کمینه دستگیر میشوند یکی دوساه از سریشوت آنان کسی خبردار نمیشود . فروارد سیاز دیده شده که این مزدوران تروسی و داماد را مجبور می‌کنند که کنار هم بنشینند و آنان را مجبور می‌کنند که از همدیگر فاصله بگیرند تا حال صدها عروسی به این شیوه برهم خورده است . این گوشه کوچکی از ظلم ، ستم و ضرب و شتم فساد و اعتماد و غیره در کردستان است که بازگو کردید . این رژیم به زور استوار است و نمیتواند حقوق انسانی مردم میهمان را بدهد . پس متحد شویم و رژیم جنگ و جنابات آخوندها را سرنگون کنیم تنها راه رهایی جنگ مسلحانه با این رژیم است .

اخبار و رویدادها

از صفحه ۱۲
اظهارات آقای مسعود رجوی در رابطه با استعفای موسوی پس از استعفای نخست وزیر خمینی، مسئول شورای ملی مقاومت آقای مسعود رجوی در این رابطه اظهاراتی نمود که صدای مجاهد در برنامه روز ۱۵ شهریور ۶۷ آنرا پخش نمود. آقای رجوی اظهار داشت که: " حرکت امروز نخست وزیر خمینی سپین سرباز نمودن اختلافات درونی و درمان ناپذیر درون رژیم نامشروع خمینی و سر آغاز فروپاشی قطعی آن می باشد. رژیم خمینی ضمن یک ماه و نیم گذشته همه بهره برداریهای خود از تغییر تاکتیک در برابر مسئله جنگ را در سطح بین المللی و منطقه ای به عمل آورد، و اکنون زمان پرداخت سبای داخلی آن که چیزی جز فروپاشی نیست فرا رسیده است"

مسئول شورای ملی مقاومت هم چنین افزود: هفته پیش خمینی برای در کنترل داشتن اوضاع داخلی تصریح نمود که وضعیت جنگی هنوز ادامه دارد، بنا بر این همزمانی باز شدن مجلس خمینی و نامشروع شدید الحن موسوی با بن بست کنونی مذاکرات ژنرال تصادفی نیست، مخصوصا موسوی که مواضعش اغلب مورد حمایت شخصی خمینی بوده است آشکارا اعلام کرده که در قبال ولایتی هیچگونه مسئولیتی نمی پذیرد.

مسئول شورای ملی مقاومت ایران نتیجه گیری نموده که اقدام اخیر نخست وزیر خمینی اعم از اینکه در موقعیت خود ابقا گردد یا کنار گذاشته شود وضعیت کلی رژیم را در هر حال ضعیف تر نموده و چاککی از بیرون و بختن تعارضاتی است که پنهان کردن آنها در درون رژیم بیشتر از این امکان پذیر نیست، یعنی اکنون نخستین اثر " زهر " کشنده صلح که خمینی به خوردن آن ادعان نمود بارزتر شده است.

اشک تصاح برای خلق کرد

سران رژیم که بلافاصله پس از بقدرت رسیدن به سرکوب خلق کرد ایران پرداختند، اکنون برای خلق کرد عراق اشک تصاح می ریزند و با وجود اینکه خیانت سران رژیم در حمله و فرار متضخانه آنان برای همه روشن است، باز هم بر اساس مطامع شد انسانی و ارتجاعی خود می خواهند از مسائل کردهای عراق سوء استفاده کنند. روزنامه کیهان در سرمقاله روز ۱۴ شهریور امسال، این نیت پلیدی را در مقاله ای تحت عنوان " مسئله کردهای عراق و مذاکرات ژنو " که در ستون " نگاه " چاپ کرده و مشخصا توسط امضاء دفتر خمینی دیکنه شده است، به نمایش می گذارد. مزدوران خمینی در این مقاله اعلام می کنند که " ساله کردهای عراق، مساله داخلی عراق نیست و باید در کنفرانس ژنو مطرح شود. " جای تردید نیست که خمینی و اعوان و انصارش اساسا بفکر مردم (چه کرد چه فارس و چه عرب) نبوده و نیستند و تنها برای حفظ حکومت ننگین خود، می خواهند از مسائل کردستان عراق برای پوشاندن چهره ضد خلقی خود و پنهان کردن شکست های فضاخت بار خود سوء استفاده کنند.



در بالا صحنه ای از ویرانه های ناشی از سیل دیده میشود

ویرانی و کشتار سیل

در ساعت ۱۱ بعد از ظهر روز شنبه ۳ شهریور بدستمال چند روز بارندگی مداوم از کوه های هزار به رودخانه های سیاه جبال تبرک و دوسکاره، سیل سرازیر شد. جریان سیل که از کوه های سسارک آباد و ابعلی آغاز شده بود در اندک مدتی به رود هن و بومین رسید و شدت سیل بحدی بود که در سر راه خود تعداد زیادی از خانه های مردم را ویران و سرکشید. این خانه ها را با خود برد ما به خانواده های کشته شدگان این فاجعه تسلیم می گوئیم.

اطلاعیه

هم میهنان مبارز نیروهای انقلابی

احزاب، سازمانها و مجامع بین المللی

رژیم خمینی که در اوج فرماندگی و شکست مجبور به عقب نشینی در مقابل خواست مردم ایران برای قبول قطعنامه ۵۹۸ گردید، اکنون می خواهد انتقام این شکست و نیز شرمه ای که از عملیات فرورجی جابویدان متحمل شده است را از زندانیان سیاسی میهنمان بگیرد.

رژیم خمینی با قطع ملاقات زندانیان سادرت به اعدام تعداد زیادی از زندانیان سیاسی در سراسر کشور نموده که نمونه هایی از آن بر طبق اخبار دریافتی تا تاریخ ۶ شهریور امسال به قرار زیر است:

- ۱- در زندان رشت تعدادی به اعدام بش از ۳۰۰ نفر از زندانیان سیاسی نموده است.
- ۲- در زندان تبرک تعداد کثیری از زندانیان سیاسی را اعدام نموده است.
- ۳- در زندان دیزل نام گرامانه اکثریت قریب به اتفاق زندانیان سیاسی را اعدام نموده است.
- ۴- در زندان رجایی شهر کرم گرامانه اکثریت قریب به اتفاق زندانیان سیاسی را اعدام نموده است.

۵- در زندان اوین تهران جمع کثیری از زندانیان سیاسی تا کنون اعدام شده اند.

ما از تمامی هم میهنان مبارز و نیروهای سیاسی، سازمانها، احزاب و مجامع بین المللی می خواهیم که ضمن محکوم نمودن این اقدامات وحشیانه رژیم خمینی تا مبارزه متحد و یکپارچه مانع ادامه این اعمال جنایتکارانه شوند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - بیرو برنامه (هویت)

۱۶ شهریور ۱۳۴۷ - ۷ سپتامبر ۱۹۸۸

گفتگوهای آمریکا و اتحاد شوروی

خبرگزاری تاس در تاریخ ۱۲ شهریور امسال (۳ سپتامبر ۸۸) اعلام نمود که گفتگوهای سه روزه آمریکا و اتحاد شوروی بر سر پاره ای از مناقشات بین المللی امروز پایان یافت.

به گزارش خبرگزاری تاس در این مذاکرات مسائل کامبوج، افغانستان، خلیج فارس مورد مذاکره قرار گرفته است. از طرف آمریکا سایکل آرماتکاست معاون وزارت خارجه) و از طرف اتحاد شوروی بوریوریتسف (معاون وزیر خارجه) سرپرستی هیئت های مذاکره کننده را به عهده داشتند.

تظاهرات مردم شیلی

روز ۱۳ شهریور امسال (۴ سپتامبر ۸۸) یکی از بزرگترین تظاهرات مردم شیلی علیه دیکتاتوری پینوشه برگزار شد. این تظاهرات که پس از اعلام کاندیداتوری پینوشه برای انتخابات آینده شیلی برگزار شد، مورد حمله مزدوران پینوشه قرار گرفت و تعدادی از تظاهرکنندگان زخمی و دستگیر شدند.

خبرگزاریها تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات را بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر اعلام کردند.

نابودی موشک های اس ۴ اس ۲۰ اتحاد شوروی روز ۶ شهریور امسال (۲۸ اکتبر ۸۸) کار نابود سازی موشک های اس ۴ اس ۲۰ را با نابودی سه موشک از این نوع آغاز نمود. این اقدام که بر اساس توافقات بین آمریکا و شوروی صورت می گیرد، اقدامی در جهت کاهش سلاحهای هسته ای است. در جریان این امر کارشناسان آمریکایی برای نظارت حضور داشتند.

در جلسه روز ۱۵ شهریور مجلس ارتجاع، طرحی از طرف تعدادی از نمایندگان مجلس در جهت اذعان وزارت سپاه و وزارت دفاع در یکدیگر به مجلس ارائه شد. در طرح مذکور بجای دو وزارتخانه، یک وزارتخانه بنام " وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی " پیش بینی شده است. ارائه این طرح، شایعه انحلال کامل سپاه پاسداران را در بین نیروهای سپاه شدت بخشیده است.

خطرات يك سرماز از عملیات كربلای ۶

توضیح نبرد خلق : مطلب زیر خطرات يك سرماز از عملیات كربلای ۶ است كه در تاریخ ۲۲ دیماه ۶۵ درجه سه سوار انجام گرفت. توجه به این خطرات دلائلی كه رژیم را مجبور به قبول قطعنامه ۵۹۸ نمود را هر چه بیشتر روشن میکند.

چند روز قبل از دستگیری ام همراه با چند نفر از دوستانم در یکی از کوچههای شهر با گشت نارالله روبرو شدیم. در فاصله‌ای از انتهای کوچه بودیم که دیدیم نمیتوانستیم برگردیم و اگر میخواستیم از کوچه خارج شویم حتماً میبایست از کنار گشت مذکور رد می شدیم. بناچار بلافاصله خود را به درون نزدیکترین خانه که درب آن باز بود انداختیم. زن جوانی که در حیاط خانه نشسته بود با دیدن ما رنگ از روستی پرید و زود متوجه شد که ما مورد تعقیب این جنایتکاران و آدم فروشان قرار گرفته‌ایم. شویا نیلا نیز چنین مواردی برایش پیش آمده بود. با خوشرویی و مهربانی سر میسما ما را در انبار خانه مخفی نمود و خود بعنوان نگهبان لحظه به لحظه وضعیت کوچه را میپایند تا ببیند که آیا گشت نارالله خواهد رفت یا نه. بعد از چند دقیقه زن سرباز برگشت و گفت: "خدا را شکر که شما را ندیدند. همین دیروز چند جوان را در جلوی خانه ما دستگیر کردند. این کتافها جوانان را دانه، دانه میبرند و بسته بسته بر سرگردانند." زن جوان در آخر به ما توصیه کرد که از خانه بیرون نماند تا حداقل در میان فرار رسد و آتش جنگ کمی فرو نماند. شاید هم تا آن موقع جنگ تمام شود. شهر خالی از جوانان شده بود دیگر آوارها بسر رفته بود که جوانان توانمند در شهر بر اجتناب تجمع کنند یا شویا نیلا فرار فرزند بر حبابان براحتی و بدون ترس بیایند. همه با در خانه مخفی شده با از شهر خارج شده و با دستگیر گردیده بودند. در خیابان بیشتر رهبا و مردهایی که توان جنگ کردن نداشتند با معدودی جوان که متشکل از محصلین و با کسانی که به نوعی توانسته بودند معافیت بگیرند بسته می شدند. بالاخره در روز ۱۸ آبان ۶۵ توسط گشت زنده امری در خیابان مستگیر شدیم و مرا روانه زندان امری کردند. شب همان روز خانواده ام که متوجه شده بودند من توسط نیروهای مسلح رژیم دستگیر شده ام برای آزاد کردن من اقدام کردند. عوامل رژیم پس از گرفتن تعدادی از خانواده امرا آزاد کردند. فرار بر این شد که فردای همان روز من برای اعزام به خدمت روانه یادگان کردم. از يك طرف خودم راضی نبودم به خدمت بروم و می دانستم که عواقب این کار جز مرگ چیز دیگری نیست و از طرف دیگر خانواده ام تحت فشار بودند. چون پروانه کسب منازاه و کل دارایی خود را در گرو آزادی من گذاشته بودند و اگر من به خدمت نمی رفتم موجب دستگیری و اذیت و آزار برای آنها می شد. بهمین خاطر تصمیم گرفتم حداقل برای دوره سه ماهه آموزشی به خدمت بروم تصمیم این بود که بعد از اینکه پروانه کسب را از عوامل رژیم گرفتم و دیگر چیزهای آنجانبی بعنوان "گرو" در دست آنها نداشتیم، پس از فرار گرفتن دوره آموزشی از يك فرمت استفاده کرده و فرار کنم. اینرا بگویم که رژیم آنجانبی را در اسیر هیچ نیرو دارد که دیگر برای شکار جوانان دست به هر چیزی نمی برد. مثلاً رژیم حتی آنجانبی محتاج است که وقتی جوانان را میگیرد، در همان محل روز آنها را تقسیم بندی کرده و به محل های استقرار اعزام می دارد. بطور مثال وقتی گشت زنده را گرفتند بلافاصله ما را به چهار دسته تقسیم کردند. فرمانده مزدوری که در محل کلبه سترل اینکار بود گفت: "ما به دست دسته از شما برای نیروی هوایی احتیاج داریم. ما و ما پس از برای نیروهای دیگر احتیاج داریم." بی آنکه وقت را تلف نماید يك ریف شماره نوبت و قرعه کشی آغاز شد. يك جوان که در نزدیکی محل ما بسود را صدا زده و گفتند که یکی از این اوراق را بردار. بعد از اینکه قرعه کشی شد يك واحد مرا جدا کردند و آنها را بردند. فردای همانروز با تعدادی حدود ۶۵ نفری که تقسیم شده برای اعزام در جایی که محل اعزام نیرو بود جمع شده بودیم. اکثریت خانواده های افرادی که فرار بود اعزام شوند در محل حاضر شده بودند. خانواده های حاضر بسیار ناراحت بودند. فر همین حال دیگر چیزی از دستشان بر نمی آمد.

صورت گرفت. نزدیکهای صبح ما را با قطار بطرف اندیشک بردند. شب همانروز به اندیشک رسیدیم. در اندیشک ما را توسط مأمین های (ای فا) به نقلهای خارج از شهر اندیشک واقع در جاده ایوان - اندیشک بردند. صبح پنجشنبه شنب که در اینجا ما را تقسیم می کنند. ظهر همانروز ما را در محوطه باز آن محل جمع نمودند. بنا گفتند تقسیم بندی خواهید شد و بعد از اینکه تقسیم بندی شدیم در مانتخان طوری برخورد کردند که یعنی دیگر شما همدیگر را نخواهید دید. ما نیز بهمین خاطر پس سربازان هم دوره خودم روپوسی و خدا حافظی نمودیم. بعد از اتمام کار تقسیم بندی سربازهای جدید بسویله همان (ای فا) و چند اتوبوس دیگر ما را راهی محلی که برای خدمت تعیین شده بود کردند. جایی از رفا و دوستان "سروش" نامعلومی که در مقابل ما قرار داشت و خشکی ناشی از این سفر ۰۰ ساعت شده بود که بجهت خیلی تصیف شوند. ستوانی که ما را تحویل گرفته بود در رسیدن ما به قرارگاه خیلی عجله می کرد. در بین راه متوجه شدیم که ما را بطرف سوار می برند. فردای آنروز در حدود ساعت ۱۰ شب به قرارگاه گردان در انظر سوار رسیدیم. گردان موسوم به ۸۷ و گروهان قدس که تازه تاسیس بودند، محل خدمت ما بود. لازم به توضیح است که این گردان چند بار بازسازی شده بود و هر بار تمام نفراتش را بجز فرمانده گردان و چند درجه دار دیگر از دست داده بود. آنتب ما را به چادر چند سرباز قدسی که به مرضی رفته بودند، بردند. صبح آنروز به ما اسلحه و تجهیزات دادند. قسما را در گروهان سازماندهی نمودند. هر گروهان سه دسته است. گروهان ما متشکل از ۶ سرباز جدید و قدیمی بود. این سه دسته عبارت بودند از دسته اول که ۳۰ نفر بودند فرمانده آنند گروهان دوم ابراهیمی اهل کرمانشاه بود. دسته دوم که فرمانده آن گروهان دوم پیاده احمدی بود و دسته سوم، دسته ادوات گروهان به فرماندهی يك ستوانی رسیدن من و یکی از همسرهایم را در دسته اول به فرماندهی ابراهیمی سازماندهی نمودند. دستم از بی بی جی زن شد و بمن نیز تیربار ام ۲۰۳ دادند. هم من و هم دستم تا بحال هیچکدام با این اسلحهها آشنایی نداشتیم. در طول عمرمان حتی يك گلوله با آن سلاحها تیراندازی نکرده بودیم. همراه من دو نفر، یکی سیمات بیار و دیگری کسک تیربار بودند. آن دو نفر آنقدر لاغر و بیحال بودند که به سختی می توانستند از شب در راهی که گروهان ما روی بلدنی آن قرار داشت با ما بیایند. در آن منطقه وضعیت بهداشتی ما زیر صفر بود. یکی از بچهها در همان ابتدای ورودمان به منطقه سیمات بیماری "مننژیت" که نوعی بیماری تب خطرناک است دچار شد و در حالی که از تب می سوخت جان سپرد. در آن منطقه کمتر کسی از بچهها بود که به نوعی بیمار نشده باشد. نیروهای ما خیلی خسته بود. از انموقع که از تهران اعزام شده بودیم هنوز فرصت پیدا نکرده بودیم استراحت کنیم. اکثریت بچهها با حالتی مابوس می گفتند "این تازه اول کار است. بهمان رحم کند." بمن و دستم بیل و کلنگه دانه تسلا سحلی را برای چادر زدن درست کنیم. بالاخره چادر را تا اول شب در بالای تپه مستقر نمودیم. بعد از تمام شدن مشکلات سفر و جا ۰۰۰ تازه قصد داشتیم استراحت کنیم که نصف شب "بریا" دادند و ما را بیدار کردند. فرمانده گردان ما را جمع نمود و گفت که تمام وسایل هابتمان را بردارید و آماده اعزام به پشت حبه باشید. شب هنگام ما را به تندی سوار کمپرسی هایی که قبلاً آماده شده بود کردند تا ما را راهی منطقه ای که معلوم نبود جاسات کنند. راننده هایی که ماشین های خود را بهم همراه داشتند و با زور سرنیزه پاسداران مجبور شده بودند که برای انتقال نیروهای رژیم به بچهها بیایند و از خانه و کاشانه خودشان بدور افتاده بودند اجازه نداشتند از ماشین باشن بیایند. راننده ها هم بیایست هیچگونه حرفی با سربازان خود بدل می کردند. از این حرکات ما متشکوک شدیم که آیا این چه چیزی است که اینقدر بشکل امنیتی پس آن برخورد می کنند؟ بعد از سوار شدن به ماشین ها ساعتها راه پیمودیم. همه نگران از اینکه سرنیزه ها چاره خواهد شد؟ همگی در سکوتی عمیق نلرزوفت بودیم. بچهها به یکدیگر متحیرانه نگاه می کردند. ماشین ها تا ظهر روز بعد همچنان می رفتند که ناگاه متوجه شدیم در منطقه ای که معروف به "کله قدسی" بود وارد شده ایم. این منطقه در مجاور خطی که به "تپه انگشتی" معروف بود واقع است. ما را به بن رزمی بردند. بن رزمی در امتداد ارتش به خط لوله جبهه گفته می شود. فرمانده گروهان پیش ما آمده گفت: بلافاصله برای خودتان سنگ درست کنید که اگر دیر جبهه کشته خواهید شد. وقتی این حرفها را از فرمانده خودمان شنیدیم واقعا ترسیدیم. فهمیدیم که وضع مثل اینکه خیلی خراب است. خلاصه بچهها از ترس جان خودشان شروع به سنگر سازی کردند. یعنی از بچهها سوال کردند که چرا جبهه سازندگی در اینجا هنوز نتوانسته برای سربازان سنگر درست کند؟ در همین سنگر سازی بودیم که ناگاه صدای صیپ خمپاره کوب استقار ما را لرزاند. گرد و غبار خاک تمام سروی ما را فرا گرفت. صدای گریه و زاری بچهها بلند شده بود. همین که به خودمان اندیم دیدیم که یکی از سربازان کشته و یکی دیگر از بچهها زخمی شده بودند. بعد از لحظاتی چند چنان سکوتی مرمکبار بر ما حاکم شد که اصلاً قابل وصف نیست. از ترس جان مجبور بودیم چاله هایی به عمق ۲ متر با بیشتر حفر کنیم. فرمانده گروهان می گفت: "اگس می توانید چاله ها را بشکل ال - حرف کنید چون وقتی که عراق شروع به خمپاره اندازی کند جایی را خالی نخواهد گذاشت و همه جا را بلافاصله دوستر. حتی يك متر نیز خواهد کوبید." شب همانروز بر پا دادند و گفتند: "برای رفتن به خط مقدم آماده شوید" از دور صدای توپها و خمپاره ها بحدی شدید بود که دیگر نمی توانستیم صدای يك توپ یا يك خمپاره را تشخیص دهیم. صدای عظیم و یکنواختی که از انفجار خمپاره ها و توپها که توسط ارتش عراق شلم می شد ما را تشدید آزار می داد. در جدار ها و سوراخها که فرماندهی همه ما بود شروع به آمارگیری نمودند. در آخر آمارات گیری محلی که سیمات را در آنجا بروی هم ریخته بودند به ما نشان دادند. حرکات فرماندهان طوری بود که فهمیدیم آنها جرات نمی کردند بطرف سیمات که در پشت تپه ای که در کنارمان بود بروند. وقتی ما نزدیک تپه رسیدیم به محل سیمات رسیدیم خیلی تعجب نمودیم. ما فقط يك گروهان بودیم در حالی که تقریباً به اندازه يك لشکر سیمات آورده بودند. نارنجکها، گلوله های ا بی جی ۷ و خشکهای مختلف ۰۰۰ آتقار روی ما ریخته شده بودند که ترس ما را هم برداشت. اگر يك ترکش خمپاره به آنها اصابت می کرد تمام منطقه را نابود می کرد. فرمانده گروهان در موقع تجمع ما گفته بود که تا می توانید سیمات با خودتان حمل کنید، چون به آن احتیاج پیدا خواهید کرد ولی من و اکثر بچهها از چند گلوله بیشتر نمی توانستیم با خود برداریم. وقتی که گلوله ها و تیربار را روی دستم می انداختم سرگولها با عجله آمد، دست اینک فقط من آنجا مانده بودم، قطار گلوله ها را روی شانه ام محکم کرد و يك قطار قشنگ دیگر نیز روزی آن انداخت. کم کم داشت تجهیزات و وسایلی که با خودم برمی داشتم دورتر از آن خود می شد. خیلی به زحمت می توانستم بخورم. به سرگولها گفتیم: یعنی توانم اینقدر گلوله با خودم حمل کنم. وی گفت: برای من مسئله ای نیست که چقدر می توانی حمل کنی. باید حمل کنی. مجموعاً تجهیزات نفری بدینترار بود: دو کلاه یکی کلاه خاوه و دیگری کلاه کاسوایی، لباس زیر و لباس ارتشی و لباس یکسره شد. تمیاسی، کوله پشتی حاوی غذا، پوتین و دستکش تمیاسی، بیل، سقمه و کبسه محتوی ماسک ضد گاز، چنان وزن مرا سنگین کرده بود که دیگر نمی توانستم حتی سرم

خاطرات یک سرباز

از صفحه ۶

را به عقب برگردانم. بقیه بچه‌ها نیز چنین وضعی را داشتند. ما را به صف کردند و دستور حرکت دادند. همینکه حرکت کردیم سکوئی بر سر اسر منطفقه حاکم شد. صدای سهمب چند لخته پیش حالا تمام شده و هر چند دقیقه یکبار اینجا و آنجا صدای انفجار خسب‌باری با تویی ۰۰۰۰ سکوت جیبی را می شکست. کم کم داشتیم به خط مقدم نزدیک می‌شدیم. ما صغای به چندان دور صدای رگبار گلوله‌ها و انفجارها و مختلف و نور ناشی از نور آتکنها و ۰۰۰۰ ما را سخت به فکر فرو برده بود. فکری سملو از ترس از اینکه خودمان ما از تپه‌ای که ارتفاعش از تپه‌های دیگر خیلی بلندتر بود. بالا کشیدیم بالای کوه سنگرها و شیارهای ریادی بچشم می‌خورد. معلوم شد اینجا آخرین مواضع ایران است. از این به بعد به مواضع میان دو خط مقدم رسیده بودیم. وقتی به پائین تپه رسیدیم، فرمانده گروهان ما در محلی که نیم خاردار را قطع کرده بودند ایستاد و یکی یکی به ما گفت: " بروید به امید خدا، موفق باشید. پیروزی از آن ماست، ما اما عبدالله ۰۰۰ یا مهدی اگر کفی ۰۰۰ من که در آخر می‌بومد متوجه شدم که احدی درجه دار گروهان به فرمانده گروهان گفت که هنوز خیلی مانده، باید در حدود دو کیلومتر دیگر راه برویم تا به محل تعیین شده برسیم. این منطقه ای بسن مواضع و دیدبانه‌های ایران و عراق است و هنوز به خط حمله نرسیده‌ایم. هوا داشت روشن می‌شد، بطوری که می‌توانستیم اطرافمان را ببینیم. منطقه‌ای وسیع و خشک بسا تپه‌های به ارتفاع ۷۰ یا ۸۰ متر که بلندترین آنها دیدبانه‌های ایران و در مقابلش دیدبانه‌های عراقی حضور داشتند. در حین راه رفتن به اعزامان لگو می‌کردم، که رژیم جقدر احتیاج به نیرو دارد که در طول چهار روز از تهران ما را به خط مقدم جیبی رسانده بود. آموزشهایی که دیده بودیم کافی نبود. امکانات ما محدود، تمام گروهان ما فقط یک بزرگیار داشت و چند سرباز که اصلا وارد نبودند به وی کمک می‌کردند. در نزدیکی خط مقدم تپه‌ای بود که بر اثر عبور رودخانه از آن بوجود آمده و حالا خشک شده بود. ما از این شیار جلو می‌رفتیم. هنوز چند دقیقه‌ای پیش نرفته بودیم که صدای انفجار سلاحهای سنگین تپه‌ها را روی سر ما خراب کرده، هر کس به طرفی می‌دوید. بعد از چند لحظه که توانستیم خودمان را از صحنه نوب باران دور کنیم متوجه شدم یکی از دوستانم که در دوره آموزشی با هم بودیم کشته شده است. جمعی دیگر از سربازان که در اطراف او بودند همگی کشته شدند. از حسد دوستم فقط یک قسمت از بدنتی و انهم یونیش سالم مانده بود. بقیه بدنتی بر اثر اصابت شدید خمپاره تکه تکه شده بود. ما دیدن این صحنه تمام بچه‌ها و فرماندهان نیز آنقدر ترسیده بودیم که می‌خواستیم برگردیم. عده‌ای از بچه‌ها می‌خواستند جداجا را که زخمی شده بود به عقب ببرند که فرمانده گروهان مخالفت نموده و گفت: " این وظیفه ما نیست کسان دیگری را مأمور این کار کرده‌اند ما باید هر چه سریعتر جای گردان ذوالفقار الان در حال عملیات هستند را بگیریم. " این در حالی بود که بعد از عملیات در حین فرار به عقب و بقول بچه‌ها پشت به دشمن، رو به عقب برای می‌گردیم متوجه شدم که هنوز احتیاج زخمی‌هایی که در قبل از عملیات زخمی شده بودند جداجا انداخته‌اند. به گفته فرمانده گروهان برای خودمان ادامه دادیم و بسوی جلو حرکت کردیم. سربازی که وضعیت خیلی خراب بود از جلو دوام، دوام خود را به فریادها می‌رساند و گفت که یکی از گردانهای عمل کننده "کوب کرده" "کوب اصطلاحی است که صحنی ایستادن و جلو رفتن، در حمله‌ها بکار می‌رود" و در خواست نمود که اگر کسی بیسم دارید با قرارگاه گردان تماس بگیریم که نیرو بفرستند. فرمانده ما در جواب گفت فعلا ما هستم و جلو می‌رویم. پشت سر ما نیز نیروی تازه نفس در حال ایستادن است. از این گفتگوها متوجه شدم که حملی بصورت گسترده صورت نگرفته و نیروهای عمل کننده پراکنده هستند. از شیار بیرون آمدیم. هنوز چند صد متر جلو نرفته بودیم که در طرف راست در میان خزه‌های تپه‌ای گروهان قوی الذکر که کوب کرده بود را دیدیم. ابراهیمی و احدی که هر دو فرمانده دسته بودند به ما گویزاد کردند که هر کسی با اینها (منظور گروهان کوب کرده بود) صحبت نماید دادگاهی خواهد شد. چون اینها همه در پایان حمله دادگاه صحرایی برایشان تشکیل خواهد داد. پس شما نیز برای خودتان در دسترس نماند. وقتی ما به نزدیکی گروهان رسیدیم سربازهای خون آلود با چشمانی که به سرخی گراشیده بود فریاد می‌زدند: " جلو نروید، جلو نروید ما را تارو مار کردند. این باقیمانده از یک گردان است. فرمانده نداریم. هیچ طرحی برای حمله ریخته نشده و ۰۰۰. " خلاصه بهر شکل می‌خواستند از رفتن ما جلوگیری کنند. چند نفر فالانژ و پله فریان کوه در همه جا دیدنال مزدوری همراه با سرتست‌ها بین ما و گروهان کوب کرده رفتند و فریاد زدند: " اگر کسی بظرف اینها نباید از راهی‌گوشم کشت و اینگونه سوار احتیاجی به دادگاه صحرایی ندارد. " در این لحظه بود که بچه‌ها روحمشان را بکلی از دست داده بودند. بسا درمانده از همه چیز، مانده بودیم که چکار کنیم. بهر حال تعداد زیادی از بچه‌ها جلو رفتند و مردن راهپنژان این وضعیت داشتند بدین خاطر بطرف جلو حرکت درآوردند، کسی جلوتر رفتیم، چند لحظه تشریم و استراحت کردیم. بعد از استراحت بسراه ادامه دادیم. در حال جلو رفتن بودیم که چند نفر، که سراسیمه بطرف عقب فرار می‌کردند به ما رسیدند. یکی از آنها از من سوال کرد که چه لشکری هستند؟ سنن در جواب گفتم ۲۱ حمزه. من نیز متقابلا از او پرسیدیمشما جزو چه لشکری هستید؟ وی در جواب با ششخندی تسخر اسیر جواب داد لشکر زول فرار (منظور لشکر ذوالفقار بود). در مسیری که جلوتر می‌رفتیم شکاری که در آن حرکت می‌کردیم بزرگتر می‌شد در میان بیشه کوچکی که در وسط شیار بود تجهیزات مختلف و کلاه خود و اسلحه‌های پاره پاره شده ضد سلاح شیمیایی بچشم می‌خورد. از وجود این همه وسایل معلوم نبود که گردانهای ذوالفقار شب قبل از این شیار رد شده‌اند. دیگر طاقت جلو رفتن را نداشتیم. بچه‌ها همه روحمشان را لحظه به لحظه از دست می‌دادند. بچه‌ها که جلوی صف بودند بدون توجه به فرمانده گروهان و بقیه فرماندهان یکی، یکی ششخند. کم کم همه بچه‌ها خودشان به دستور خودشان " استراحت " دادند. فرمانده گروهان که ایسن سخن را دید خیلی وحشت کرده و واقعه ای را که در حال وقوع بود پیش پیش نمود. به یکی از بچه‌ها گفت که چرا جلو نمی‌روید؟ مگر شما ایرانی هستید، مگر عراقی ستمگن ما را تعریف نکرده؟ مگر این جنگ تحمیلی نیست؟ سرباز مذکور در جواب فرماده که حالا حالت کودکی خردسال را بخود گرفته بود با خشم بچه‌ها ور قلمسه ور نازد با صدای بلند، بنحوی که همه بچه‌ها بشنوند گفت: " این جنگ تحمیلیست، درست است. ولی اولاً این جنگ به ما ایرانی‌ها از طرف حکومت خودشان تحمیل شده. من را بزور به جیبی آورده‌اند. من نمی‌خواهم بچشمک. دوماً که ما حالا در شیار مذکور هستیم، پس حالا ما اشغالگریم. " بچه‌های دیگر نیز به نشانه تأیید سرباز مذکور دور وی جمع شدند. فرمانده گروهان که وضعیت را آشفته دید، جوابی نداد و فقط به فرمانده دو دسته رو کرد و گفت: اینها میخواهند هم خودشان و هم ما را به کشتن بدهند. بدینال این حرفها فرمانده با حالتی ملتسانه رو به ما کرد و گفت: " ما با اگر جلو نرویم دادگاه صحرایی در انتظار ماست. فقط کسی جلوتر می‌رویم و آنجا مستقر

بحران تشدید می‌شود

از صفحه ۴

آن آنچه طی یک ماه گذشته در درون حاکمیت اتفاق افتاد و آنچه در این رابطه گفته شده توسط سرفقاله نویسن کیهان از قبل افشا شده است، آنچه از سر مقاله کیهان و مسائلی که بعدا پیش آمد میتوان نتیجه گرفت، مقرر زمر است:

- ۱- در درون حکومت، جریانات نیرومندی مخالف پیدایش قطعنامه بوده هستند.
- ۲- جریاناتی که از پیدایش قطعنامه دفاع می‌کنند، مدافع ایجاد رابطه با امریکاست و این يك امر جدی برای این جریان است.
- ۳- مسائل بعد از جنگ و بخصوص مساله سهم هر يك از جناحها در مساله به اصطلاح " بازسازی " که در حقیقت چیزی جز وسیله جدید برای غارت جامعه نیست از سهمترین مسائل مورد اختلاف است. بنحوی که این مساله و مساله رابطه بسا امریکا را میتوان گره گاه و کانون تضادها دانست. در این رابطه، همانند گذشته خمینی می‌گوید که همچنان نقش خود را بعنوان به اصطلاح نیروی بالای سر جناحها حفظ کند، نقش که بهجهت است به آن خدشه وارد شده و استعقای بسوی بدون اطلاع خمینی، نشان می‌دهد که ولایت فقیه خمینی از درون نیز پشت در حال تلاشی است اکنون دیگر برای آن دسته از حزب اللهی‌های عقب مانده که از گروههای سرگردان و بی طبقه حاشیه تولید تشکیل و توده اصلی حزب الله، کمیته چی‌ها و پاسدارها را تشکیل می‌دهند نیز روشن شده که خمینی نا آنجا مدافع این " مستضعفان " است که ایشان از سر "ضعف" برای حفظ "ولایت فقیه" تسلیم مطلق "امام" خود باشند. در خارج از این چهارچوب "امام" خمینی که بالاخره قادر نشد "نوی دهن" امریکا بزند، با مشت به دهان این بیچارگان تگون بخت خواهد زد. خمینی در ملاقات روز ۸ شهریور با رئیس جمهور و نخست وزیرش چنین کرد. وی با گفتن اینکه " حالا که بعد از جنگ است، مردم باید در کارهای تجاری آزاد باشند. و " دولت اجازه بدهد مردم از خارج چیز بیاورند، تجارت کنند. " "تجار محترم" را نوازش و مستر " حزب الله" تو دهنی زد. اما این پایان کار نبوده و نیست. محتشمی یکی از سرکردگان جریان مخالف، مبادرت به تشکیل سمینار استادان را سر اسر کشور مینکند و موسوی در این سمینار فرصت را مناسب دید تا حرف‌های خود را بزند. وی گفت " شعار مرگ بر امریکا، برای از بین بردن گروهکها نقش بیشتری از دستگاههای اطلاعاتی داشته است. " (کیهان ۶۷/۶/۱۲)

روزنامه کیهان در همین شماره خود از قول موسوی می‌نویسد: " تجدید روابط با امریکا، خیانت به آرمان‌های انقلاب اسلامی است " (کیهان ۶۷/۶/۱۲)

روز بعد علیرضا خالک آج پور در اولین جلسه مجلس ارتجاع که پس از سی و سه روز تعطیل تشکیل شده بود، حرفهای افشاء کننده‌ای بر زبان آورد و گفت " این روزها در روزنامه‌ها تحت عنوان "بادداشتها" و "دیدگاهها" و تفسیرهای سیاسی روز" مطالبی چون " امنیت ایران را چگونه تضمین کنیم"، " برای حفظ صلح باید نیرومندی بود" و " ضرورت اتخاذ استراتژی دفاع قوی " و اینگونه اراجیف به چشم می‌خورد که رنگ و بوی حفظ سیاست و منافع استکبار جهانی از آن دیده و شنیده میشود که یقینا مردم آگاه هیچگاه از کنار آن به سادگی نمی‌گذرند "

(کیهان ۶۷/۶/۱۲)

در صفحه ۱۰

خاطرات يك سرباز از عملیات کربلای ۶

توضیح نبرد خلق : مطلب زیر خاطرات يك سرباز از عملیات کربلای ۶ است که در تاریخ ۲۲ دیماه ۶۵ درجیه سوار انجام گرفت. توجه به این خاطرات دلالتی که رژیم را مجبور به قبول قطعنامه ۵۹۸ نمود را هر چه بیشتر روشن میکند.

چند روز قبل از دستگیری ام همراه با چند نفر از دوستانم در یکی از کوچههای شهر با گشت تارالله روبرو شدیم. در فاصله ای از انتهای کوچه بودیم که یک سرباز نمی توانستیم برگردیم و اگر می خواستیم از کوچه خارج شویم حتما می بایست از کنار گشت مذکور رد می شدیم. بناچار بلافاصله خود را به درون نزدیکترین خانه که درب آن باز بود انداختیم. زن جوانی که در حیاط خانه نشسته بود. بیادین ما رنگ از رویش پرید و زود متوجه شد که ما سوره تعقیب این جنایتکاران و آدم فروشان قرار گرفته ایم. کتیا لیلانر چنین مواردی برایش پیش آمده بود. با خوشرویی و مهربانی سر میسما ما را در انبار خانه مخفی نمود و خود بمنوان نگهبان لحظه به لحظه وضعیت کوچه جلوی خانه ما را پایشه تا پسندید که آیا گشت تارالله خواهد رفت یا نه. بعد از چند دقیقه زن سربازان برگشت و گفت: "خدا را شکر که شما را نمیندند. همین دیروز چند جوان را در جلوی خانه ما دستگیر کردند. این گناقتها حیوانات را دانه، دانه می برند و پستینه بسته بر سر می گذارند." زن جوان در آخر به ما توصیه کرد که از خانه بیرون نیایید تا حداقل رستوران فرار رسد و آتش جنگ کمی فرو نشیند شاید هم تا آن موقع جنگ تمام شده شهر خالی از جوانان شده بود دیگر آنروزها سرباز رفته بود که جوانان بتوانند در شهر بر ارضی تجمع کنند یا بتوانند برای قدم زدن در خیابان برواشی و بدون ترس بیایند. همه با در خانه مخفی شده با آن شهر خارج شده و با دستگیر گردیده بودند. در خیابان بیشتر زنها و سربازهای که توان جنگ کردن نداشتند با معدودی جوان که مشکل از محصلین و یو کاسانی که به نوعی توانسته بودند معافیت بگیرند می شدیم. با لایحه در روز ۱۸ آبان ۶۵ توسط گشت و ائندامری در خیابان دستگیر شدیم و مرا روانه ژاندارمری کردند. شب همان روز خانواده ام که متوجه شده بودند من توسط نیروهای مسلح رژیم دستگیر شده ام برای آزاد کردن من اقدام کردند. عوامل رژیم پساً گرفتن نتیجه ای از خانواده ام سرا آزاد کردند. قرار بر این شد که فردای همان روز من برای اعزام به خدمت روانه پادگان گروم. از يك طرف خودم راضی نبودم به خدمت بروم و می دانستم که عواقب این کار چیز دیگری نیست و از طرف دیگر خانواده ام تحت فشار بودند. چون پروانه کسب منازعه و گل دارایی خود را در گرو آزادی سینه گذاشته بودند و اگر من به خدمت نمی رفتم موجب دستگیری و اذیت و آزار برای آنها می شد. همین خاطر تصمیم گرفتم حداقل برای دوره سه ماهه آموزشی به خدمت بروم. تصمیم این بود که بعد از اینکه پروانه کسب را از عوامل رژیم گرفتیم و دیگر چیزهای آنچنانی بمنوان "گرو" در دست آنها نداشتیم. پس از فرا گرفتن دوره آموزشی از يك فرصت استفاده کرده و فرار کنم. اینرا بگویم که رژیم آنچنان وضعیتی در اسر سبج نیرو دارد که دیگر برای شکار جوانان دست به هر چیزی نمی برد. مثلا رژیم حتی آنچنان محتاج است که وقتی جوانان را می گیرد. در همان محل خود آنها را تقسیم بندی کرده و به محل های استقرار اعزام می دارد. بطور مثال وقتی گم گم و آ گرفتند بلافاصله ما را به چهار دسته تقسیم کردند. فرمانده مزدوری که در محله محل مسئول ابتکار بود گفت: "ما به دست دسته از شما برای نیروی هوایی احتیاج داریم. باقی را برای نیروهای دیگر احتیاج داریم." بی آنکه وقت را تلف نماید يك رديف شماره نوشت و ترعه کشی آغاز شد. يك نوجوان که در نزدیکی محل ما بود را صدا زد و گفتند که یکی از این اوراق را بردار. بند از اینکه ترعه کشی شد يك واحد جدا کردند و آنها را برینند. فردای همانروز با عده ای حدود ۶۵ نفر می شدیم که برای اعزام در جایی که محل اعزام نیرو بود جمع شده بودیم. اکثریت خانواده های افرادی که قرار بود اعزام شوند در محل حاضر شده بودند. خانواده های حاضر بسیار ناراحت بودند. در عين حال دیگر چیزی از مستان بر نمی آمد.

در همان روز ما را سوار ماشین کردند و راهی پادگان لوسزان در تهران نمودند. وقتی که به پادگان رسیدیم باران شدیدی می بارید. ما چند ساعت علاف در پادگان می گشتیم تا بالاخره ما را پاده نمودند و اتوبوسها را پادگان بسرون رفتند. هیچ کس جایی برای خواب به ما نمی داد تا نصف شب همانطور بی جا و مکان بودیم. برای جلوگیری از خسی دشمنان زیر بالکن محل استقرار یکی از گروهانها ایستاده بودیم. صبح آنروز ما را تقسیم نمودند. معمولا پس از تقسیم و تعیین محل سازماندهی شده در پادگان به سربازان تازه وارد يك مرضی چند روزه می دهند تا اگر کاری داشته باشند تا قبل از شروع آموزش انجام یابد. کارهایی از قبل گزیناه کردن سوی سر. درست کردن لباسهای ارتش و... اما مزدورون رژیم که خوب می دانستند وضعیت از چه قرار است همانجا سربازمان را بوضع مستخره ای توافقیند و ما همان لباسهای گل گشاد را پوشیدیم. لباسی که به من داده بودند به اندازه يك کاپشن شلوارش نیز گشاد بود. خلاصه آموزشهای ما شروع شد. وضع آموزشها سببناز ایران با آن آشنایی داره، آشنا نمودند چیزی که اکثریت به اتفاق ما آنها را می دانستیم. وضع آسایشگاهها خیلی خراب بود. هیچ کس به سلامت و نظافت مسا فکر نمی کرد. در آسایشگاه ما هیچیک از خنجرها شیشه بشه که در دو آسایشگاه دیگر نیز وضع بهتر از ما نبود. در آسایشگاهی به بزرگی يك کوریدور فقط يك لاسب روشن می شد. تنها بجهه از سرما می لرزیدند چون شوقاژ نیز کار نمی کرد. وقتی مسا این مسائل را مطرح می کردیم فرمانده گروهان در جواب می گفت: "چون ما در حال جنگ هستیم نمی توانیم به این چیزهای جزئی رسیدگی کنیم. اگر خیلی ناراحت هستید می توانید خودتان پول جمع کنید و شیشه بخورید. به همت بجهه ما چند بار پول جمع کردیم. ولی معلوم شد که چه کسی قرار است شیشه بخورد و ما تا آخر آموزش در همان وضع بسر بردیم و آخر معلوم نشد پول را چه کردند. بعد از اولین مرضی که به ما داده شد، متوجه شدیم که اکثر بجهه دیگر به پادگان باز نگشتند. البته فیصل از آن نیز چند نفری از همان پادگان فرار کرده بودند. باز برمی گردیم به پادگان. وضع غذا خیلی خراب بود. به ما خیلی کم غذا می دادند و در مقابل جدا از سوار. آموزش کارهای سخت از ما می کشیدند. ما شکم گرسنه ما را به کار اجباری که به "بندگاری" موسوم بود می بریند. بی توجهی به وضع جسمی و روحی ما. غذای کم و کمیند. اسکانات و همه و همه را به حساب آموزش می گذاشتند. بعد از سیری کردن چند ساه آموزش يك مرضی ۱۰ روزه به ما داده شد. بعد قرار شد ما را به حبسه اعزام کنند. من در این مدت همیشه میخواب گرفتم يك کاغذ خنجر. برای پی گرفتن ضمانتنامه بودم که از خانواده ام در ارای آزاد ساختن من از زندان گرفته بودند. بعد از شومی ۱۰ روزه به پادگان بازگشتم تا شاید این کاغذ خنجر آزاد بگیرم. ۲ روز بعد از مرضی ۱۰ روزه و بازگشتمان به پادگان، گردان ما را که به گردان ۲۱ لشکر ۲۱ حمره معروفه که حالا آموزش تمام شده بود برای اعزام به حبسه آماده نمودند. اعزام نصف شب پنجشنبه

صورت گرفت. نزدیکهای صبح ما را با قطار بطرف اندیمشک بردند. شب همانروز به اندیمشک رسیدیم. در اندیمشک ما را بوسیله ماشین های (ای - فا) به قطعه ای خارج از شهر اندیمشک واقع در جاده ای اهواز - اندیمشک بردند. صبح پنجشنبه ششم گشته اینجا ما را تقسیم می کنند. ظهر همانروز ما را در محوطه باز آن محل جمع نمودند. بنا گفتند تقسیم بندی خواهیم شد و بعد از اینکه تقسیم بندی شدیم فرماندهان طوری برخورد کردند که یعنی دیگر شما ضعیفتر را نخواهید دید. ما نیز همین خاطر بسا سربازان هم دوره خودمان روبروی و خداحافظی نمودیم. بعد از اتمام کار تقسیم بندی سربازهای جدید بوسیله همان (ای - فا) و چند اتوبوس دیگر ما را راهی محلی که برای خدمت تعیین شده بود کردند. جدایی از رفقا و دوستان "سروش" نامعلومی که در مقابل ما قرار داشت و خستگی ناشی از این سفر ۷۰۰ ساعت شبه بود که بجهه خیلی ضعیف شوند. ستوانی که ما را تحویل گرفته بود در رسیدن ما به قرارگاه خیلی عجله می کرد. در بین راه متوجه شدیم که ما را بطرف سوار می برند. فردای آنروز در حدود ساعت ۱۰ شب به قرارگاه گردان در آنطرف سوار رسیدیم. گردان موسوم به ۸۷ و گروهان قدس که تازه تاسیس بودند. محل خدمت ما بود. لازم به توضیح است که این گردان چند بار بازسازی شده بود. و هر بار تمام نفراتی را بجز فرمانده گردان و چند درجه دار دیگر از دست داده بود. شب ما را به جادر چند سرباز قدسی که به مرضی رفته بودند، بردند. صبح آنروز به ما اسلحه و تجهیزات دادند و قسما که به گروهان سازماندهی نمودند. هر گروهان سه دسته است. گروهان ما متشکل از ۶۰ سرباز جدید و قدیمی بود. این سه دسته عبارت بودند از دسته اول که ۲۰ نفر بودند فرمانده این گروهان دوم ابراهیمی اهل کرمانشاه بود. دسته دوم که فرمانده آن گروهان دوم پیاده احمدی بود و دسته سوم، دسته ادوات گروهان به فرماندهی يك ستوانیار بود و من و یکی از دستیارانم را در دسته اول به فرماندهی ابراهیمی سازماندهی نمودند. دست از بی بی جی زن شد و بمن نیز تیربار ام ۲۰ دادند. هم من و هم دوستم تا بحال هیچکدام این اسلحهها آشنایی نداشتیم. در طول عمرمان حتی يك گلوله با آن سلاحها نبراندازی نگردیده بودیم. همراه من دو نفر. یکی سمات مبار و دیگری کسک تیربار بودند. او دو نفر انقدر لاغر و بیحال بودند که به سختی می توانستند از شب فرماری که گروهان ما روی بلندی آن قرار داشت با ما بیایند. در آن منطقه وضعیت بهداشتی ما زیر صفر بود. یکی از بجههها در همان ابتدای ورودمان به منطقه بیماری "فلجنت" که نوعی بیماری تب خطرناک است دچار شد و در حالی که از تب می سوخت جان سپرد. در آن منطقه کمتر کسی از بجههها بود که به نوعی بیمار نشده باشد. نیروهای ما خیلی خسته بود. از آنموقع که از تهران اعزام شده بودیم هنوز نوزت پیدا نگردیده بودیم استراحت کنیم. اکثریت بجهه ما خالتي مابوسی می کشند. "این تازه اول کار است خدا بجهان رحم کند". من و دوستم شبه و کلنگه دانه تک سحلی را برای گذر زدن درست کنیم. بالاخره جادر را تا اول شب در بالای تپه مستقر نمودیم. بعد از تمام شدن مشکلات سفر و جا ۷۰۰ تازه بعد داشتیم استراحت کنیم که نصف شب "بریا" دادند و ما را بیدار کردند. فرمانده گردان ما را جمع نمود و گفت که تمام وسایل باقیان را بردارید و آماده اعزام به پشت حبسه باشید. شب هنگام ما را به تندی سوار کمپرسی هایی که قبلا آماده شده بود کردند تا ما را راهی منطقه ای که معلوم نبود جگاست بکنند. رانندههایی که ماشین های خود را بهمسراه داشتند و با زور سرنیزه پاسداران مجبور شده بودند که برای انتقال نیروهای رژیم به بجههها بیایند و از خانه و کاشانه خودشان بدور افتاده بودند اجازه نداشتند از ماشین بیایند. رانندهها نمی بایست هیچگونه حرفی با سربازان رد و بدل می کردند. از این حرکات ما مشکوک شدیم که آیا این چه چیزی است که اینقدر بشکل امنیتی پساً آن برخورد می کنند؟ بعد از سوار شدن به ماشین ها ساعتها راه پیمودیم. همه نگران از اینکه سربازان خود را خواهد شد؟ همگی در سکوتی عمیق زلوفند بودیم. بجههها سه متوجه محترمانه نگاه می کردند. ماشین ها تا ظهر روز بعد همچنان می رفتند که ناگاه متوجه شدیم در منطقه ای که معروف به "کلنگه قند" بود وارد شده ایم. این منطقه در مجاور خطی که به "تپه انگشتی" معروف بود واقع است. ما را به زم زمی بردند. بن زرمی در اطراف ارتش به خط فیم جبهه گفته می شود. فرمانده گروهان پیش ما آمده گفت: بلافاصله برای خودتان سنگر درست کنید که اگر دیر جنسید گشته خواهید شد. وقتی این حرفها را از فرمانده خودمان شنیدیم واقعا ترسیدیم. فهمیدیم که وضع مثل اینکه خیلی خراب است. خلاصه بجهه از ترس جان خودشان شروع به سفر سازی کردند. بعضی از بجههها سوال کردند که چرا جیاد سازونگی در اینجا هنوز نتوانسته برای سربازان سنگر درست کند؟ در حین سنگر سازی بودیم که ناگاه صدای سبب خمیاره جبهه استقرار ما را لرزاند. کرد و غبار خاک تمام سوروبی ما را فرا گرفت. صدای گریه و زاری بجههها بلند شده بود. همین که به خودمان اندیم دیدیم که یکی از سربازان گشته و یکی دیگر از بجههها زخمی شده بودند. بعد از لحظاتی چند چنان سکوتی مرکباز بر ما حاکم شد که اصلا قابل وصف نیست. از ترس جان مجبور بودیم جالهایی به عمق ۱ متر یا بیشتر حفر کنیم. فرمانده گروهان می گفت: "اگس می توانید جالهها را بشکل ال - ال حفر کنید چون وقتی که عراق شروع به خمپاره اندازی کند جایی را خالی نخواهد گذاشت و همه جا را بلافاصله دوستر. حتی يك متر نیز خواهد گریسد." شب همانروز بر ما دانه و گفتند: "برای رفتن به خط مقدم آماده شوید" از دور صدای توپها و خمپارهها بحدی شدید بود که دیگر نمی توانستیم صدای يك توپ یا يك خمپاره را تشخیص دهیم. صدای عظیم و یکنواختی که از انفجار خمپارهها و توپها که توسط ارتش عراق شلیک می شد ما را تشدا آزار می داد. در جادر ها و ستوانیزان که فرماندهی همه ما بود شروع به آمارگیری نمودند. در آخر آمار گیری محلی که سمات را در آنجا بروی هم ریخته بودند به ما نشان دادند. حرکات فرماندهان طوری بود که فهمیدیم آنها جرات نمی کردند بطرف سمات که در پشت تپه ای که در کنارمان بود بروند. وقتی ما نزدیک تپه رسیدیم به محل سمات رسیدیم خیلی تعجب نمودیم. ما فقط يك گروهان بودیم در حالی که تقریبا به اندازه يك لشکر سمات آورده بودند. نارنجکها، گلوله های آر پی جی ۷ و فشنگهای مختلف ۷۰۰ آنقدر روی هم ریخته شده بودند که ترس ما را هم برداشت. اگر يك ترکش خمپاره به آنها اصابت می کرد تمام منطقه را نابود می کرد. فرمانده گروهان در موقع تجمع بنا گفته بود که تا می توانید سمات با خودتان حمل کنید، چون به آن احتیاج پیدا خواهید کرد ولی من و اکثر بجههها از چند گلوله بیشتر نمی توانستیم با خود برداریم. وقتی که من اینها را سرباز را روی دوتم می انداختم سرگوهان با عجله آمد. من اینکه فقط من اینجا مانده بودم. قطار گلولهها را روی شانهام محکم کرد و يك قطار فشنگ دیگر نیز روی آن انداخت. کم کم داشت تجهیزات و وسایلی که با خودم بر می داشتم دورتر از روز خود می شد. خیلی به زحمت می توانستم تکان بخورم. به سرگروهان گفتیم: یعنی توانم انقدر گلوله با خودم حمل کنم. وی گفت: برای من مسئله ای نیست که چقدر می توانی حمل کنی. باید حمل کنی. مجموعا تجهیزات توری بدینطور بود: دو کلاه یکی کلاه خود و دیگری کلاه کاسوایی. لباس زیر و لباس ارتشی و لباس یکسره شده تمیاسی. کوله پشتی حاوی غذا، پوتین و مستکش شیمیایی. میل. قلمه و کینسه. محتوی ماسک ضد گاز. چنان وزن مرا سنگین کرده بود که دیگر نمی توانستم حتی سرم

پیروز باد مبارزه قهرمانانه خلق کرد برای آزادی و خودمختاری

جاودان باد خاطره همه شهیدای بیخون خفته خلق

در باره شهدای عملیات بزرگ فروغ جاویدان
نقل از گزارش نیهای ستاد فرماندهی ارتش از آمیختن ملی ایران
بندرج در نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از
کشور - شماره ۱۲۲ - جمعه ۱۸ شهریور ۱۳۶۷

۱۲ - شهدا و مجروحین و خسارات ارتش آزادیبخش

در جریان عملیات بزرگ فروغ جاویدان و مجموعه درگیریهای مربوطه آن ۱۲۶۴ تن از فرماندهان ارتش آزادی و برجستهترین سربازان و سرداران رهائی خلق به شهادت رسیده یا شاری از آنها اسیر و مفقود گردیده اند و از سرنوشت آنها هنوز اطلاعی در دست نیست. همین جهت کماکان بدلائل واضح اطلاعاتی و اسبیتی انتشار فهرست کامل شهدای فروغ جاویدان را با اطلاع از هویت مفقودین و آنهايي که به جنگ دشمن افتاده اند، به بعد موکول میکنیم

پنج تن از اعضای هیات اجرایی سازمان مجاهدین خلق ایران که هر یک فرماندهی یک تیپ رزمی را به عهده داشتند همراه با ۱۱ تن از معاونان هیات اجرایی در میدان نبرد با دشمن خدا و خلق مسا حاسمهای کثیر آفریدند در زمره کشتهگان شهدان میباشند. این سرداران پاکباز و قاطعسالاران گاوران سرج نام شهدای مبارزندان: سردار مجاهد رضا پوراکل - سردار مجاهد حسن تدینی - خواهر مجاهد مهین ربانی - برادر مجاهد اصغر زمان و وزیر

- برادر مجاهد محمد معصومی
- برادر مجاهد ابوالقاسم آینی
- برادر مجاهد داوود ابراهیمی
- برادر مجاهد حسن اسکندری
- برادر مجاهد علی اصغر اکبری
- برادر مجاهد حمید بگانی
- برادر مجاهد باقر بیگلری
- برادر مجاهد رحیم حاج سید جواد
- برادر مجاهد رضا درودی
- خواهر مجاهد ناهید صراف
- برادر مجاهد سمعد فریانی
- برادر مجاهد مهدی کتیرائی

کشتهگان شهدای "فروغ جاویدان" برادر مجاهد علی رکش (جانشین پیشین مسئول اول سازمان) و برادر مجاهد محمد علی خیابانی (برادر کوچکتر سردار خیابانی) و خواهران مجاهد افخم سرزائی و ربانه بودایی را هم در برمیگیرد. ستازگان تابناکی که شامی هستی خود را وقف آزادی خلق و میهن در زنجیرشان نمودند و در پیس سالها دراز رزم و رنج و فدا به عهد خود با خدا و خلق پاکبازانه وفا کردند و جاودانه شدند

از اعضای شورای ملی مقاومت که با شوری بس مردمی و بیخونی بی عملیات فروغ جاویدان شرکت نمودند، آقای کاتم باقرزاده (از تخصصهای عضو شورا) به کشتهگان

شهدای بیخون، این شهید وازنه و بزرگوار در پنجاه و چند سالگی پاکبازانه ترک خانمان و عزیزان کرد و جهادی را که از سالها پیش با بدل تمام دارایی خود آغاز کرده بود با نثار جان در رزمی بیامان به کمال رساند و در صحنهی نبرد با دژخیمان با شور و نشاطی ستایش انگیز حماسه آفرید و درس پاکبازی و اخلاص داد.

نویسنده و اندیشمند والا و قهرمان محمد حسین حبیبی، ستکز و نویسنده مجاهد و گرانقدر ایودر و رداسی نیز که هردو مصراانه در عملیات شرکت مستند و در پیکار با دشمن خدا و خلق با شوری بس انقلابی و عازفانه سراز با نسیضاختند در زمره کشتهگان شهدای فروغ جاویدان میباشند. فرماندانی که اکنون باقیات ارزشند خود را با خون امسا نموده و با جانمایه حوش قلم و تنگ را به شورا نگریس صورت دوشادوش دیگر رزمندگان و فرماندهان شهید با یکدیگر در آمیختند. برایشان و برنامی شهدای پاکباز "فروغ جاویدان" هزار درود و سلام در روزی که راده شدند و در روزی که در طلب آزادی خلق به نبرد با سفاکترین دژخیم تاریخ ایران شتافتند و در روزی که جاودانه شدند ...

حسامهای جاودان رزمندگان پرشور آزادی- از زن مرد- که در طلب عوارذ برای ما با کلمات معمول آثاری باقی گذاشتند، البته در این مختصر نمیتوانیم و نیازمند

باز نمود.
طی سال گذشته، برای هر چه عینی تر کردن شرایط داخل ایران برای خوانندگان نبرد خلق، این نشریه مبادرت به چاپ تعدادی از نامه های دریافتی از ایران نمود که مورد استقبال بسیاری از خوانندگان نشریه قرار گرفت.
طی سال گذشته نبرد خلق خوانندگان خود را بسا مبارزات نیروهای سازمان ما در کردستان، تهرسان و خارج از کشور آشنا نمود. اخبار و فعالیت رفقهای سازمان را در کنار اخبار فعالیت های نیروهای انقلابی مقاومت منتشر نمود.

در زمینه اوضاع بین المللی، نبرد خلق با در نظر گرفتن حجم محدودی از صفحات که بدین امر اختصاص داده شده، مبادرت به چاپ آن مطالبی نمود که ضمن بالا بردن آگاهی خوانندگان خود در زمینه اوضاع بین المللی، در سبایی برای پیشرفت انقلاب در میهن ما هم بهیرواه داخته باشد. نبرد خلق در سال گذشته نیز فعالیت های کشورها، نهادها و مجامع بین المللی را که در جهت فشار بر رژیم خمینی و محکوم نمودن

سختترین شرایط با شجاعتی باورای تصور به قلب آنها سرزدند و با گوشت و پوست خود راه باز میکردند با همچون رزمندگان شهید و قهرمان صداقت کابوایی و اسفندبار کامیاب که با عزمی برلادین در راه آزادی خلق و میهن اسپرشان خوششان و بوامان به پیش می تاختند.
مجاهد شهید قربیا هاشمی شمرن دیگری بود با رزمی قهرمانانه که دسته دسه پاسداران خمینی را درو می کرد مرتضی می خویشد که ریش و رسته خمینی را نایب فیجی کرد. قهرمانان شهید عمسی خرغامی و السور صالح از سربازانی بودند که در نبردهای پیشین ارتش آزادیبخش به اسارت درآمده و نگاه خود ناوظنانه به این ارتش مردمی پیوسته بودند و سزاجام در رزمی بیامان با پاسداران سرکوبگر خمینی بشهادت رسیدند.
آمار قهرمانان مجروح عملیات فروغ جاویدان نزدیک به ۱۱۰۰ تن بوده که ۱۱ تن از آنها ضس بگناه R.P.G. جدا شده بود، با دست دیگر تا آخرین نفس به جنگ ادامه داد. همچنین کم نمودند شپرزبان و شیر مردانی همچون قهرمان شهید رما صادق بزاد که پس از اتمام مهمانان هرگاه در محاصره مزدوران دشمن قرار میگرفتند، ما بازجک به میان آنان می پریدند و بسا مزدوران را باخود منفجر مینمودند.
بسیاری از شهدای، قهرمانانی همچون سمعد هاشمی بودند که در

سیاستهای جنگ طلبانه آن اقدام می نمودند را منتشر نمود. در مجموع می توان گفت که نبرد خلق بر اساس اهدافی که در مقابل خود قرار داده، در سال گذشته توانست کار خود را با موفقیت ادامه دهد. اما نباید پشیمان کرد که این نشریه هنوز دارای اشکالات و نواقص بسیار است که مسلما با همکاری رفقهای سازمان و خوانندگان نبرد خلق، بتدریج مرتفع خواهد شد. در اینجا باید بیکار دیگر از همکاری صمیمانه رفقهای سازمان، بخصوص رفقایی از کردستان، تهرسان و خارج از کشور و نیز خوانندگان مریزی که برای ما مطلب، خبر، ترجمه و یا انتقاد و تذکر فرستادند، تشکر تمام. تردیدی نیست که نبرد خلق باید بتواند نقش خود را بمثابه ارگان سازمان ما، که در جهت مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی و تحقق صلح، آزادی و سوسیالیسم حرکت می کند، ایفاء نماید. در این زمینه باز هم به همکاری هر چه بیشتر خوانندگان نبرد خلق، دوستان و رفقای فدائیی نیازمندیم.
مسئول نشریه نبرد خلق
زینت میرهاشمی (زهره)

میشود. کاری که از اول هم سببناست یکند ولسی نخواستند بود قبل از آن، مری و تجربه آخررا از مای ریزه های ضهراء خود و تمام مای ریزه های تمام رودخانه های دنیا در بی کند.
ماهی سیاه کوچولو با لایحه نه دریا می رسند از چند اره مای می گویند، در حین شنا بر سطح آب داشت اینطور قلیقه زندگی اش را خلاصه می کرد:
"مرگ خیلی آسان می تواند الان به سراغ من بیاید، اما من تا میتوانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقت ناچار با مرگ روبرو

نبرد خلق در آغاز سال ...

طی سال گذشته نبرد خلق سیاستهای سرکوبگرانه رژیم خمینی را افشاء نموده و اخبار و اطلاعات فراوانی در زمینه سرکوب مبارزات مردم ایران و زنده انیان سیاسی در اختیار خوانندگان خود تکرار داد. خبر بعضی از اقدامات و حرکات سرکوبگرانه رژیم، برای اولین بار در صفحات نبرد خلق منتشر میشد. از آن جمله میتوان از اخبار مربوط به خانواده زندانیان سیاسی یاد کرد که در شماره ۴۰ نبرد خلق بطور مفصل منتشر شد.
طی سال گذشته نبرد خلق در زمینه افشاء چهره رفرمیسم بمثابه جریان ارتجاعی که در جهت ضد جنبش انقلابی و برای به انحراف کشاندن مبارزات خونین مردم ایران و خدمت به ارتجاع و امپریالیسم حرکت می کند، گامهایی با ارزش برداشت. نبرد خلق با برخوردی سیاسی مشت ایورتونیست ها و رفرمیستها را که عواقر بیبانه و در پشت جملات و کلمات فریبنده بر جهت تضعیف جنبش انقلابی حرکت می کنند را

جهان بینی ماهی سیاه کوچولو

وجود اوست و ادامه زندگی مرغ سقا، در گرو کشتن و خوردن ماهی های کوچک. لکنت ماهی سیاه کوچولو آن سرگشته و نفرت، سواستی آن را به عیان نشان می دهد، کنیده و نفرت قوی به ضعیف، زورگو به ستمدیده. مرغ سقا ماهیهای لرزان و بی دست و پا را می بلعد ولی ماهی سیاه کوچولو که کاملاً بر خیسود و اوضاع مسلط است کسه را یازه می کسند و آزاد

خلق مسلح و سازمان یافته در ارگانهای شکسته تا پذیراست

شپ نامه های مقاومت

یک پیروزی بزرگ برای مردم ایران

به محاکمه خواهند کشید و کیفر خواهند داد.

سردمداران حکومت جمهوری اسلامی در توجیه پذیرش قطعنامه، گفته‌اند که ادامه جنگ محاسب قیصر قابل تحملی را برای مردم ایران و عراق به همراه می‌آورد و به همین علت راضی به پایان جنگ شده‌اند. البته در این جای شکی نیست که ادامه جنگ محاسب و حشمتاگری برای مردم داشت، اما علت تسنید امن دارو دسته حاکم به قطع جنگ و نوشیدن زهر "صلح" نه ناشی از مصلحت جویشان برای مردم ایران، بلکه بعثت پخطر افتادن حاکمستان بوده است. رژیم در شرایطی تن به قبول قطعنامه داد که حلقه ناراضی‌های مردم از این جنگ خائسان برانداز، روزپرویز بر گسردن ارتجاع حاکم تنگتر میشد و مبارزه نیروهای انقلابی در داخل و خارج از کشور، رژیم را هر چه بیشتر تحت فشار قرار می‌داد و آنرا در انزوای بیشتری قرار می‌داد، بخش قابل توجهی از جوانان، به سربازی اجباری نمی‌رفتند، تعداد قابل توجهی از جیبه‌ها فرار می‌کردند و بخشهای وسیع‌تری از مردم راه عملی پایان دادن به جنگ ارتجاعی را در سرنگونی رژیم حاکم جستجو می‌کردند و بسیاری نیز که تا امروز فریب قطعنامه تبلیغات ارتجاع را نخورده بودند، از این حکومت جنگ افروز فاصله می‌گرفتند. ناراضیانی از جنگ به مفهوم "حزب الله" هم رسوخ کرده بود و در چنین شرایطی رژیم حاکم در تلاش برای حفظ خود تن به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ داد. این امر برای رژیم خمینی یک شکست آشکار و برای مردم ایران و همه مردم صلح دوست جهان یک پیروزی چشمگیر است و ما افتخار می‌کنیم که همراه با دیگر نیروهای شورای ملی مقاومت، در مبارزه برای قطع جنگ و تحقق صلح، بیگنرا نه تلاش نمودیم و علیرغم

حکومت جنگ افروز و استبدادگر خمینی، زیر فشار فزاینده مردم ایران از یکسو و مخالفت فزاینده بین‌المللی از سوی دیگر و نیز شکست‌های پی در پی نظامی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد شد و مسلک شبه همه شعارهای توخالی "جنگ، جنگ تا پیروزی" "راه قدس از کربلا می‌گذرد" و "حزب الله می‌میرد، سازش نمی‌پذیرد" جای خود را به قبول قطعنامه داد. سردمداران حکومت در توجیه این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، مردم را به "دلالتی که اکنون نمیه سوان گفت" حواله دادند و با سوء استفاده از خوشحالی مردم از پایان جنگ، بساط "بیعت مجدد با امام" را براه انداختند، تا سوار بر موج رضایت مردم از پایان جنگ، امتیازی برای خود کسب کنند و این رضایت را محاسب رضایت مردم از رژیم خود ثبت کنند. رژیم که تا دیروز با انواع داستانها و حقیقتها جنگ را توجیه می‌کرد، اکنون از حدیث "صلح حدیبیه" و "صلح امام حسن" دم می‌زند و از سازمان ملل که تا دیروز تریبون استکبار جهانی بود، تقدیر می‌کند.

جنگ که به تعمیر جلا جماران "برکت" بود، عواقب اجتناب ناپذیرش را یکی پس از دیگری به بار آورد و اکنون رژیم در کنار گور هزاران کشته و تخت هزاران معلول و زخمی که "برکت" واقعی جنگ برای مردم بود، تعزیه "صلح" می‌خواند، تا نقش جنایتکارانه خود در جنگ را لاپوشانی کند. اما کارنامه رژیم پس از ۸ سال جنگ سیاه تر از هر زمان دیگری است و خمینی نخواهد توانست فقط به "خدا" جواب دهد. مردم ایران در مورد جنایات رژیم قضاوتی سخت می‌کنند و این رژیم را که در مدتی چندی کوتاه، لطماتی به این بزرگی به جامعه ایران که در تاریخ معاصر آن بیسابقه است، وارد کرده، سخت سزای خواهد کرد و دادگاههای انقلابی خلیج نه چندان دور سردمداران جنایتکار این حکومت را به اتهام تمامی جنایاتی که در حق مردم ایران کرده‌اند

لجن پراکندهای عناصر ضد "ملی" و ضد مردم گنه فعالیت ما برای صلح را همکاری با دشمن" اعلام می‌کردند، ما یک دم از مبارزه برای قطع جنگ و تحقق صلح که خواست قاطع مردم ایران است، بازناستادیم و باز هم به مبارزه خود برای صلح پایدار که از طریق سرنگونی رژیم حاکم بدست خواهد آمد، ادامه خواهیم داد. اکنون که دیگر رژیم نمی‌تواند هر صدای حق طلبانه را به بهانه "دفاع از میهن" و "اسلام" در گلو خفه کند، اکنون رژیم باید به مردم ایران حساب پس بدهد و مردم این حسابرسی را به دقت انجام خواهند داد، اکنون که مردم ایران از رژیم خواهند پرسید که چرا هزاران هزار جوان و نوجوان را به گرداب مرگ فرستاد، چرا هزاران هزار سرد و زن و کودک زیر آوارها جان سپردند و چرا این همه سرمایه جامعه ایران به هدر رفت و به جیب دلالان اسلحه و کیمیاویهای بزرگ تسلیحاتی سرازیر شد، ما به مبارزه خود برای سرنگونی رژیم بدست ادامه خواهیم داد.

مردم ایران، کارگران و زحمتکش

با پایان جنگ، فاز جدیدی در مبارزه مردم آغاز شده است. فازی که پایان آن سرنگونی رژیم و برچیدن بساط استبداد مذهبی حاکم است. شما مردم ایران در مبارزه برای پایان دادن به جنگ به تجارب و پختگی های فراوانی دست یافتید و به توان خود هر چه بیشتر پی بردید، اینک زمان آنست که از این تجارب برای مبارزه با رژیم استفاده کرد. پایان جنگ پیروزی بزرگی است. باید برای رسیدن به پیروزی نهایی، یعنی برچیدن بساط این جانیان، متحد و متشکل شد.

هر چه مستحکمتر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی
حقیقتا - پیرو برنامه (هویت) - تهران واحد فدایی
شهید منصور اسکندری مرداد ۶۷



او ابراز "تعجب" می‌کند، و به وی گوشود می‌کند که اکنون "وقت گله و استعفا" نیست و موسوی در جواب خمینی استعفاش را پس می‌گیرد و به خمینی قول می‌دهد که "مسائل و مواردی که چاره جویی آنها را به مصلحت کشور" می‌داند حضورا به خمینی بگوید. در چنین شرایطی کابینه موسوی به مجلس معرفی میشود. بر سر انتخاب وزرا، بین موسوی و خامنه‌ای، اختلافات دیرینه‌ای وجود دارد و این سبب آن میشود که موسوی از معرفی به نگر مجلس خودداری می‌کند. همچنین سه نفر از وزرا، در مجلس رای اعتماد نمی‌آورد و چند روز بعد موسوی با توافق خامنه‌ای ۶ نفر جدید را به مجلس معرفی می‌کند. اینطور بنظر میرسد که بر سر اعضا کابینه یک سازش موقتی بین جناحهای مختلف حکومت صورت گرفته است، اما از آنجا که مضمون اصلی تضادها همچنان بر سر جای خود وجود دارد، این سازش نیز نه فقط نمیتواند مساله‌ای از رژیم را حل کند، بلکه تضادهای درونی رژیم را باز هم شدت خواهد داد. زیرا همانطور که قبلا هم گفتیم، مساله مهم جناحها در قنارت و چپاول مردم تحت عنوان "بازسازی" و مساله

قرار می‌گیرد، با مخالفت مسئولین اصلی رژیم مواجه میشود و خمینی بر اساس منطق همیشگی خود، جانب کسانی را می‌گیرد که مصالح حاکمیت لنگرین او را بهتر درک می‌کنند و طی نامه‌ای در تاریخ ۶۷/۶/۱۳ به خامنه‌ای "حق تعزیرات حکومتی" را لغو میکند. این یک ضربه به موسوی است که اکنون باید هم بر سر "حزب الله" کلاه بگذارد و هم به "تجار محترم" و "انحصارات بین‌المللی" و "شیطان بزرگ" تعظیم کند. موسوی که عرصه را بر خود تنگ می‌بیند، او که "شیطان بزرگ" را پشت در احساس می‌کند و به خوس می‌بیند که توسط "ستون" های ولایت فقیه راهنمایی میشود، او که هیچ کاره بودن خود و همه کاره بودن رفسنجانی و دارو دسته‌اش را خوب درک کرده است و فهمیده است که هر لحظه ممکن است کله پا شود، به خود جرئت میدهد و استعفا می‌دهد. خامنه‌ای استعفا او را نمی‌پذیرد و خمینی به وی می‌نویسد: "اگر شما تصمیم به استعفا داشتید، بهتر بود که افلا اینجانب یا دیگر مقامهای بلند پایه را از تصمیم خود مطلع می‌کردید". خمینی در ابتدای نامه خود به موسوی از استعفا

بحران تشدید می‌شود

از صفحه ۷

بدین ترتیب با شروع کار مجلس، گریکهای گسترده رژیم فرصت را برای دریدن یکدیگر مناسب تشخیص می‌دهند و حمله را آغاز می‌کنند. بعد از ظهر روز ۱۴ شهریور، نخست وزیر خمینی، بدون اجازه خمینی و مسئولان بالای رژیم طی نامه‌ای به خامنه‌ای استعفا می‌دهد و بدین ترتیب نور چشمی بی‌اراده خمینی، در اوج درماندگی و بی‌سایگی، مجبور به وارد آوردن ضربه مقابل بر "مراد" خود میشود. موسوی علت استعفا خود را اساسا بر عدم تمایل مجلس به بعضی از وزرا قرار داده است. اما وی کارهای دیگری نیز انجام داده بود که خمینی با "لقو" "حق تعزیرات حکومتی" در تاریخ ۶۷/۶/۱۳، او را سر جای خود نشاند. موسوی از اختیاراتی که خمینی در شرایط دیگری و برای اهداف دیگری تحت عنوان "حق تعزیرات حکومتی" به دولت واگذار کرده بود، استفاده کرده و تنی چند از چپاولگران که سرآخور تجار "محترم" بخشی از رژیم دارند را بازداشت می‌کند. این مساله که مورد استقبال "حزب الله"

بحران تشدید می شود

رابطه با غرب ، دو مساله گرهی است که در رابطه با آن صف بندیهای درون حکومت تاثیر می پذیرد . درست در همان روزی که موسوی استعفايش را پس می گیرد ، روزنامه کمپان آخرین قسمت مقاله "خمین کوچوتیان" در مورد "دیپلماسی انقلاب" را چاپ می کند . جوهر این مقاله در جملات آخر آن بدین صورت بیان میشود : " تا زمانیکه موازنه نیروها در جهان اسلام از جمله میان ایران و آمریکا مشابه وضع کنونی است هر نوع اقدامی در جهت برقراری رابطه نه تنها سازش ، بلکه فراهم آوردن امکاناتی برای نابودی حرکت اسلامی است " (کمپان ۶۷/۱۶)

این مقاله نیز روشن می کند که جناح رفسنجانی بطور جدی و پیگیر مساله رابطه با آمریکا را در دستور کار خود قرار داده و در این رابطه حمایت کامل خمینی را نیز همانند ماجرای "ایران گیت" جلب کرده است . بهر حال پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب رژیم خمینی ، شرایط جدیدی بوجود آورده که صف بندیهای جدیدی در بین باندهای درونی رژیم بوجود خواهد آورد . چگونگی پیشرفت مذاکرات صلح بستگی به چگونگی توازن قوای باندهای درون حکومت است . اما محور تضادها ، مساله رابطه با آمریکا و چگونگی بد اصطلاح "بازسازی" است . جریان مدافع برقراری رابطه با آمریکا ، می کوشد تا در پرونده مذاکرات صلح ، مخالفین را از صحنه خارج و موفقیین جدیدی در میان باندهای تشکیل دهنده حکومت و در حاشیه حکومت پیدا نماید . اما این امر خود منجر

تلگرام به دبیر کل ملل متحد

از صفحه ۱
بیش از ده هزار نفر را شامل میشود هم زمان با اعدامهای دستجمعی زندانیان سیاسی که بسیاری از آنان دوران محکومیتشان پایان یافته ، آغاز گردیده است . بعنوان مثال فقط در روزهای ۲۳ ، ۲۴ و ۲۵ مرداد ماه ۸۶۰ جسد از زندانیان سیاسی اعدام شده از زندان اوین تهران به گورستان بهشت زهرا انتقال داده شده و قبل از آن نیز در ۶ مرداد ۲۰۰ زندانی سیاسی هوادار مجاهدین در سالن مرکزی زندان اوین قتل عام گردیده اند . آنها در اعتراض به شکنجه های وحشیانه در حالت اعتصاب غذا بسر می بردند .

هم چنین ملاقات معمول زندانیان سیاسی در زندانهای مختلف کشور با بستگانشان قطع شده و به خانواده های زندانیان سیاسی گفته میشود که تا دو الی سه ماه دیگر نیز دیدار با زندانیان امکان پذیر نیست . هدف این است که رژیم در این فرصت برای جنایات بی سابقه خود دست باز داشته باشد .

آقای دبیر کل ،
مسئولیت شما در مقام دبیر کل ملل متحد قویا ایجاب میکند تا هر چه سریعتر هیاتی را برای رسیدگی به سواره یاد شده و بازدید از زندانیان رژیم خمینی و ممانعت از روند شتابان کشتارها به ایران اعزام دارید . نمایندگان مقاومت ایران برای ارائه اطلاعات لازم و همکاری با هیات شما آمادگی دارند .

مسموعه رجوی
مسئول شورای ملی مقاومت
۲/ شهریور ۶۷

رونوشت به :
عفو بین الملل
کمیته بین المللی حمایت سرخ
کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

به تشدید تضادهای درون حکومت خواهد شد . بیشترین زبان نصیب "اصلی" ترین جناح حزب الله ، خواهد شد . توده حزب الله در جبهه جنگ تکه پاره شد ، فرصت از صحنه خارج کردن سرکردگان آن فراهم شود . است در صحنه ، بیشترین کلمه را برای خارج کردن "سرکردگان" از صحنه نموده است . اکنون نوبت "تیمساران" است که وارد صحنه شوند و صفحات روزنامه را با شتابی بمناسبت ارتقاء درجه و دریافت لوح دستخط ۰۰۰ پر کنند .

اما این امر در پیچ و خم تضادهای بی شماری و بحرانهای خرد کننده بسادگی پیش نخواهد رفت . بحران در بالا تشدید میشود و باندهای درون رژیم باز هم یکدیگر را می رند . در این میان حرف آخر را باید مقاومت انقلابی مسلحانه بزند . آیا مقاومت انقلابی قادر خواهد بود که راه حل انقلابی را بسر راه حل های ارتجاعی و امپریالیستی تحمیل کند ؟

جواب ما باز هم اینست : مشروط بردرک صادقانه تاوانا نشیها ؟ توانا نشیهای عظیم و بالقوهی جنبش انقلابی بارور خواهد شد .

تصحیح و یورش

متاسفانه در شماره ۴۸ نبرد خلق چند غلط چاپی وجود داشت که بدین وسیله تصحیح میشود .
هر صفحه ۸ ستون اول سطر ۱۸ ، قسی غلط و قسی درست است .
در صفحه ۸ ستون دوم در مقاله کنفرانس صلح در بندها سطر ۱۱ "ارزی" "قطعه" و "رضی" درست است .

جهان بینی

از صفحه ۹
ماهی میاه کو چولو
کله ؟ پس خودت چی ؟ جواب می دهد : " فکر مرا نکن من تا این بدجنس را نکشم بیرون نمی ام . " و با لخره هم مرغ ماهیخوار را می کشد .
لایه حالا منتظرید که مثل همه فضاها ، این قصه هم بخوبی و خوشی ختم شود و ماهی میاه کوچولو قهرمان ماهیهای آزاد شده بشود .
کور خواننده اید ! بپرنگ قهرمان "منتظر" قهرمان "حرفهای" کسی که نان قهرمانی گذشته اش را بخورد نمی خواهد .
او فقط قهرمان را در حین عمل قبول دارد و آنهم نه بعنوان موجودی مافوق دیگران و دارای قدرت و فعالیت آسمانی . بلکه بصورت موجودی که به نیروی پرورش و تکامل دادن قدرتهای نهفته در وجودش از دیگران متعجب میشود ، و در جنبش و حرکت نه در سکون و انزوا .
پس دیگر مهم نیست که پس از بانجام رساندن رسالتش ماهی میاه کوچولو زنده مانده باشد یا نه . مهم اینست که در پایان این زندگی پر جوش و خروش و در پایان این راه سخت و پر خاطره ولی بزرگ و پسر شکوه ماهی میاه کوچولو به ابدیت رسیده و در زندگی جامعه ماهیان جل شده است . او از این پس جزئی از حیات هر ماهی آزاد شده ای که به دریا میرسد ، است . او دیگر تنها یک ماهی آزاد شده نیست . او خود جزئی از آزادی شده است .
آیا این یک تخیل شمرین و یک خوشبختی اغراق آمیز است ؟
اصلا بپرنگ را نشناخته اید ! او هیچ وقت واقع بپیشش مغلوب آرزوها و تخیلاتش نمیشود . نگسآه کنید چطور داستانش را تمام میکند :
وقتی ماهی میاه قهرمانش را تمام میکند می گوید :
" حالا وقت خواب است ، شب بخیر ! "
" یازده هزار و نیمه یونودونه ماهی شب بخیر گفتند و رفتند خوابیدند . مادر بزرگ هم خوابش برد .
اما ماهی سرخ کوچولو هر قدر کرد خوابش نبرد . شب تا صبح همه اش در فکر دریا بود .
شما گمان میکنید که این خوشبختی اغراق آمیز است ؟



برخی از رویدادهای تاریخی

از صفحه ۱۲
و منجمه اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت شیراز
ساحی بزد ، ذوب آهن اصفهان ، کمربک جلفا ، کمربک بندر شاهرور ، معلمان سراسر ایران ، نفت آبادان گروه صنعتی بهشر - نفت اهواز - نفت خارك و ...
۱۳۵۷ - به آتش کشیده شدن مسجد جامع کرمان توسط امیرالمسلم و ارتجاع
۱۳۵۸ - بخون کشیدن صیادان بندر انزلی توسط سردوران رژیم خمینی
۱۳۵۹ - آغاز جنگ ارتجاعی ایران و عراق
۱۳۶۰ - تظاهرات قهرمانانه و مسلحانه میلیشیای مجاهد خلق با شعار مرگ بر خمینی
۱۳۶۰ - اعلام برنامه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی توسط آقای مسعود رجوی
۱۳۶۰ - بهلاکت رسیدن حجت الاسلام سید عبدالکریم هاشمی نژاد ، از سران جنایتکار رژیم خمینی توسط عملیات انتحاری مجاهدین خلق و شهادت رسیدن مجاهد قهرمان هادی غلوبیان در این عملیات انتحاری
۱۳۶۱ - بهلاکت رسیدن اعرفی اصفهانی ، امام جمعه جنایت کار رژیم خمینی در کرمانشاه توسط عملیات انتحاری مجاهدین خلق
خارجی :
۱۸۱۶ - تولد اوژن پوینیه کارگر فرانسوی و سراینده سرود انترناسیونال

اخبار و رویدادها....

اعدام یکی از کادرهای حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی توسط طرفداران کنگره هشتم
حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی اعلام نموده که طرفداران کنگره هشتم که مدافع مذاکره با رژیم خمینی هستند، یکی از کادرهای بخش بیستم این حزب را بنام کاک حسن اسلامی در تاریخ ۲ شهریور اسل اعدام نموده‌اند. همچنین بر اساس اخبار رسیده، طرفداران کنگره هشتم که بر روی گانژ بارها در اوصاف "دموکراسی" و "سوسیال دموکراسی" قلمفرسائی کرده‌اند، باز هم بر سر راه ورود پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی به خاک ایران کمین گذاشته و تعدادی از پیشمرگان را شهید و زخمی کرده‌اند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - پیرو برنامه (هویت) این جنایات و اقدامات ضد انسانی را شدیداً محکوم نموده و خواستار توقف هرچه سریعتر این اقدامات ضد دموکراتیک است.

شرکت یاسر عرفات در پارلمان اروپا

یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین در روز ۱۳ سپتامبر جاری به دعوت گروه سوسیالیست پارلمان اروپا به منظور شرکت در اجلاس این پارلمان وارد شهر استراسبورگ مقر دائمی پارلمان اروپا گردید. از طرف سازمان ما و تعدادی از سازمانهای سیاسی فرانسوی و خارجی مقیم استراسبورگ فراخوانی جهت برگزاری تظاهرات در حمایت از سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام گردید که رفقای سازمان مادر این تظاهرات شرکت کرده و حمایت خود را از کلیه اقداماتی که در جهت ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین می‌شود اعلام نمودند. ما ترجمه این فراخوان را در زیر چاپ می‌نماییم.

فراخوان برای حمایت از ورود یاسر عرفات در روز ۱۴ سپتامبر در استراسبورگ

رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین یاسر عرفات به دعوت گروه سوسیالیست پارلمان اروپا در روزهای ۱۳ و ۱۴ سپتامبر در استراسبورگ خواهد بود. سازمانهای اروپایی که در حمایت از او شرکت کرده‌اند، باید بدانند که این راه حل به غیر از اینکه در چهارچوب یک صلح قطعی که بر اساس استرداد سرزمینهای اشغالی آغز از اسرائیل و ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی زیر حمایت سازمان آزادیبخش فلسطین عملی نخواهد بود.

این سازمانها تروریسمی را که بوسیله حکومت اسرائیل اعمال میشود (تخریب خانهها - اختراچ کشتار و اعدام) را افشاء می‌کنند. این سازمانها باید بجهت قیام سنگها را که هر روز زیر رگبار اسرائیل اشغالگر کشته میشوند و خاطره ابوجهاد که همه می‌دانند درجه شرایطی توسط مصاد کشته شد را گرامی می‌دارند.

این سازمانها اعمال اسرائیل را که نقض قانون بین المللی و مانع یک راه حل صلح طلبانه می‌باشد را محکوم می‌کنند.

این سازمانها از همه مردان و زنان و از همه شیفتگان صلح، اعراب، فرانسویها و بقیه دعوت می‌کنند تا همبستگی خود را با مردم فلسطین و تنها نماینده قانونی شان، سازمان آزادیبخش فلسطین بیان کنند.

در صفحه ۱۱

برخی از رویدادهای تاریخی

داخلی:
۱۲۴۸ - تولد ستارخان، سردار ملی ایران
۱۲۸۷ - تشکیل نخستین گروه سوسیال دموکرات در تبریز
۱۳۰۰ - شهادت حیدر خان عمو اوغلی از رهبران برجسته حزب کمونیست ایران
۱۳۱۸ - شهادت فرخی یزدی شاعر مبارز ایران
۱۳۲۰ - تصویب قانون عفو عمومی زندانیان سیاسی در مجلس دوازدهم ایران
۱۳۲۶ - امضا قرارداد های نظامی بین دولت شاه و آمریکا برای افزایش نفوذ امپریالیسم آمریکا در ارتش شاه
۱۳۲۸ - تشکیل جبهه ملی توسط دکتر محمد مصدق
۱۳۳۱ - قطع مناسبات سیاسی ایران و انگلیس توسط دولت دکتر مصدق
۱۳۳۲ - رسمیت یافتن موافقت نامه ساعد - در پیوسته که به موجب آن ژاندارمری برای "تجدید سازمان" در اختیار افغان امریکایی قرار گرفت.
۱۳۳۲ - اولین تظاهرات مردم بعد از کودتای اسپریالیستی ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ - امضا قرارداد های جدید رژیم امریکایی شاه با دولت آمریکا برای ورود کالاهای بیشتر به ایران و معافیت آمریکا از حقوق گمرکی
۱۳۳۳ - تیرباران نخستین گروه از افغان مبارز وابسته به حزب توده
۱۳۳۳ - پیوستن دولت شاه به پیمان سنتو
۱۳۳۷ - اعتصاب ۵ روزه کارگران بندر شاهپور
۱۳۴۴ - آغاز محاکمه متهمین کاخ ترس
۱۳۵۰ - شهادت رفقا هایون کتیرایی، هوشنگ تهرانی، ناصر کریمی، بهرام ظاهر زاده، ناصر مدنی، از گروه آرمان خلق
۱۳۵۱ - شهادت مجاهد خلق، مهدی محسن در درگیری با مزدوران ساواک شاه
۱۳۵۲ - اعتصاب کارگران ماشین سازی تبریز
۱۳۵۵ - شهادت مجاهد خلق مهدی میرصادقی در درگیری با مزدوران ساواک شاه
۱۳۵۷ - انتقال خمینی از عراق به کویت و سپس به پاریس

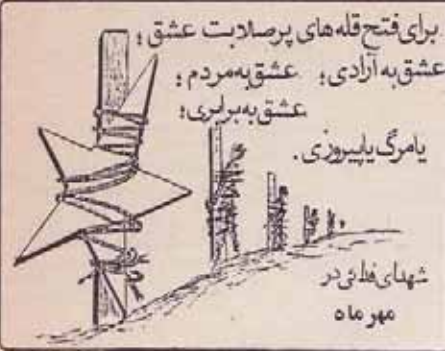
۲۳۵۷ - شروع اعتصاب بررگه کارگری و کارمندان در صفحه ۱۱

برای دریافت نبرد خلق و سایر انتشارات سازمان در آمریکا و کانادا با آدرس زیر مکاتبه کنید.

HOVE, YAT
P.O. BOX 2891
RESTON, VA 22090
USA

برای دریافت نبرد خلق و سایر انتشارات سازمان با آدرس زیر مکاتبه کنید

**F. ASSELIN
B.P. 311
75229 PARIS
CEDEX 05
FRANCE**



رفقای فدایی:

- چنگیز قبادی - محمد علی سالی - سید سوزادی
- حسن حامدی مقدم - غلامرضا صفری - حسین علیزاده
- رحمت شریفی - حسن جلال ناشینی - لقمان مدائش
- جہانشاه سعیدی اصفهانی - محمد رضا فرشاد - املا سیاب - پروین فاطمی - اسماعیل بید شهری - زهرا بید شهری - مصطفی رسولی - مهروش ابراهیمی
- منوچهر بهایی پور - سید احمد لاری - کرامت قبادی
- سیامک اسدیان (اسکندر) - مسعود بربری - علیرضا صفری - فریبا شفیعی - ابراهیم شفیعی - علی حسن پور - محمد کن ترانی - غلامحسین وند نژاد
- پرویز عنقلیبیان - خیرالله حسن وند - مهدی خانزاده
- عبدالله یزدانی - علی محمد نژاد - مریم توسلی
- فاطمه روغن چی - عزت الله سلیم - سید ربیع حسینی
- رمضان قربانی - شهسوار سفیدی - جعفر دلیر جهرام
- یلوکی - روح الله العالی - غلامحسین مجیدی - احمد سلیمانی - عباس گودرزی - حسن سعید - حسن جان لنگوری - کامران علوی - فرشید فرجاد - احمد کیانی
- از سال ۵۰ تا کنون در پیکار علیه امپریالیسم و اوتنچاق و برای رهایی و سوسیالیسم توسط مزدوران رژیم های شاه و خمینی شهادت رسیدند.



درنگی روتوزیع آثارسازمان بکوشید

با کمک های مالی خود سازمان را در انجام وظایف انقلابی یاری رسانید

هم میهنان مبارز سازمان ما برای گذرش مبارزه مسلحانه انقلابی علیه رژیم خمینی به کمک های مالی نیازمند است. کمک های مالی خود را بهر میزان که باشد، با مستقیماً بدست ما برسانید و یا به حساب بانکی سازمان مندرج در همین صفحه بشریه واریز کرده و قبض رسید و یا فتوکپی آنرا به آدرس صندوق پستی سازمان در فرانسه ارسال دارید.

حساب بانکی جدید

SOCIÉTÉ GÉNÉRALE نام بانک
BOULOGNE - S - SEINE آدرس بانک
03760 کد گیشه
00050097851 شماره حساب
MME. R-T-TALAT نام صاحب حساب